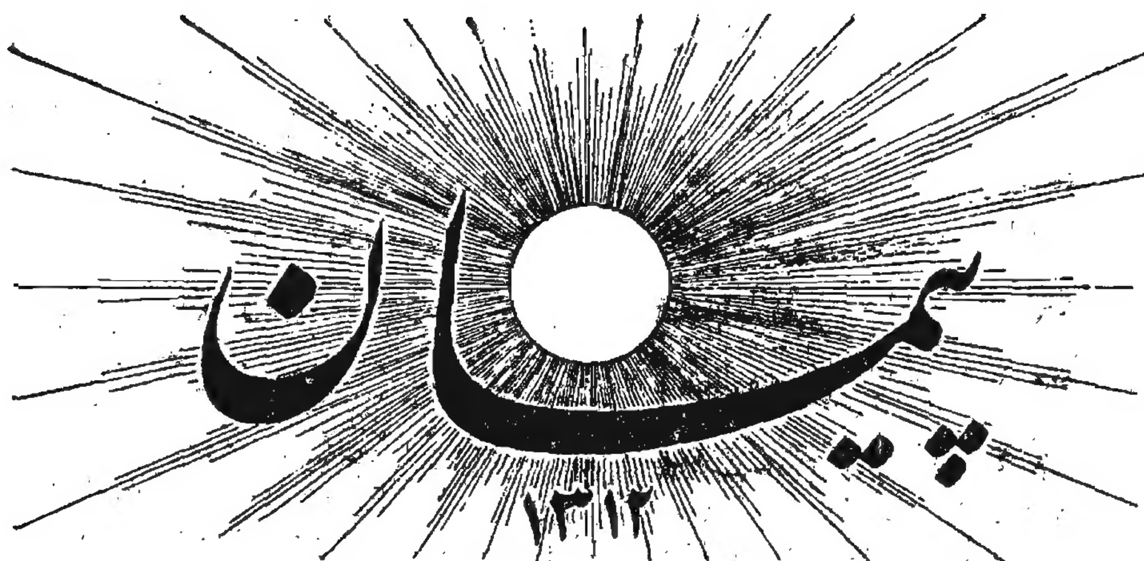

پیمان
پیمان سال یکم
شماره چهاردهم



شماره چهاردهم تیر ماه ۱۳۱۳ سال یکم

دارنده: کسروی تبریزی

این مجله ماهی یك شماره چاپ می شود

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ۶ ماهه ۶ شلنگ

نسخه‌ای چهار ریال (چهارقران)

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

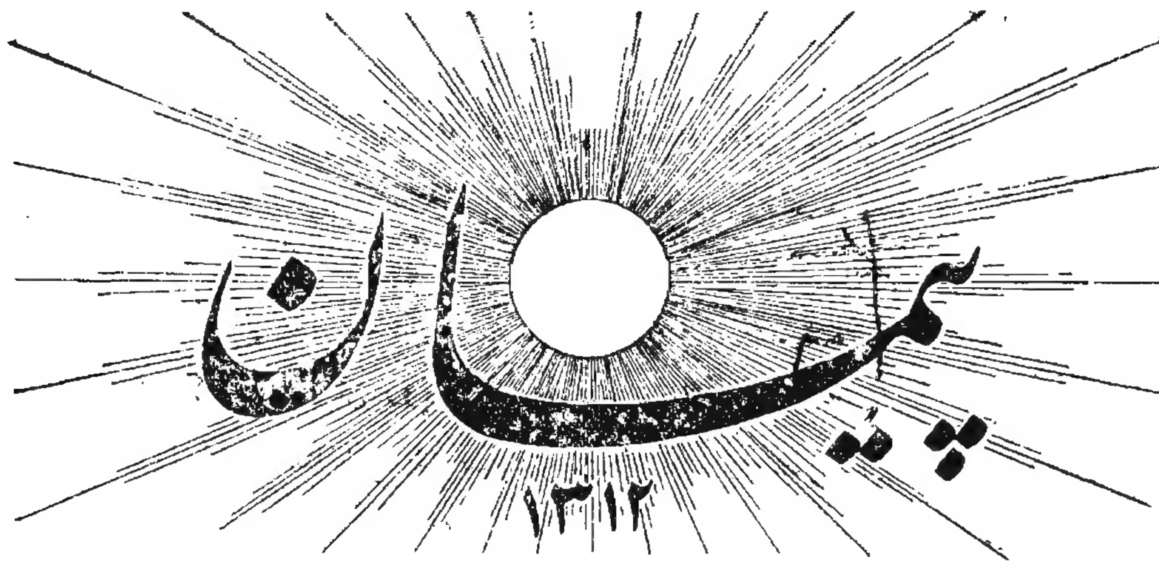
نمره تلفون ۱۳۹۶

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده

نمایندهٔ پیمان در تبریز

در تبریز گذشته ازبرادران ماآقای خازنی آقای میرزامحمدعلی اخباری نماینده واختیاردار پیمان میباشند . کسانیکه بتازگی بوسیله آقای اخباری خواستار مجله شده‌اند وجه اشتراك را بایشان بپردازند



شماره چهاردهم　　　تیر ماه ۱۳۱۳　　　سال یکم

گزارش شرق و غرب

۱ ـ ورشکست کنفرانس ابزار جنگ

از حوادثی که در این یکماه گذشته در اروپا روی داده یکی آفتابی شدن ورشکست کنفرانس ابزار جنگ است . چنانکه بارها نوشته‌ایم این کنفرانس جز مایهٔ فریب نبود که هر کس آنچه را که در دل نداشت بر زبان میراند . پس از سه سال بیشتر که آنهمه آمد وشدها کردند و آنهمه گفتگو ها نمودند چون به نتیجه ای نرسیدند همگی نومیدشدند. کنون کار بجایی رسیده که اگر بار دیگر گفتگو ها در آن کنفرانس دنبال شود جز شوخی و همدیگر را دست انداختن شمرده نخواهد شد .

این خود نشانه ورشکست آن کنفرانس است که دولتها از یك سوی پیاپی ابزار جنك خریده یا می سازند و روزی نیست که خبر تازه‌ای در این باره درآژانسها دیده نشود ازسوی دیگر هم دسته‌بندیها آغاز کرده هر چند دولتی بایکدیگر پیمان همدستی می بندند .

درآغازماه ژون گـذشته که در ژنو درجلسهٔ کنفرانس گفتگوئی میانه مسیو بارتو وزیر خارجه فرانسه ومستر هندرسن رئیس کنفرانس بمیان آمده بهمدیکر تندیها کردند سپس هم روزنامه هـای انکلیس و شوروی بدگویی از یکدیکر آغاز نمودند از این کشاکشها بخوبی دانسته شد که سیاستکران اروپا بر چه قماشی میباقند .

کسانیکه‌رشته‌اختیار یك نیم‌بیشتر‌مردم‌جهان را دردست گرفته‌اند باداشتن چنین بار سنکینی بردوش با همدیگر بلکد بازی برخاسته‌اند. تماشا کردنی‌است که کسانی که در راه آرامش وآسایش گیتی‌میکوشند هر کدام غرض‌دیکری در دل خود دارد و هر یکی در اندیشه فریب دادن‌دیکران‌می باشد .

برای مثل‌این نکته رایاد میکنیم: همه میدانیم که بلندپروازیهای دولت آلمانست که دولت شوروی و فرانسه را به ترس انداخته و باهمه دوری بهمدیگر نزدیك ساخته است. باین دلیل که این نزدیکی‌اززمانی آغاز شده که حزب نازی آلمان بروی کار آمده است .

بعبارت دیکر روس و فرانسه درراه نکهداری خود میکوشند نه درراه تعرض بدیکری . بااینهمه‌انکلیسیان چون اخیراً هوادارآلمان شده اند بران همدستی روس و فرانسه ایراد گرفته آن را نکوهش مینمایند . بلکه چنانکه در آژانسها خواندیم برخی روزنامهای انکلیس چنین وا می نمایند که روس‌وفرانسه درتهیهٔ‌نقشه‌ای برای تعرض بآلمان می باشند. این‌خود نمونه‌ای ازمیزان صلح دوستی دولتهای اروپاست .

این را یکی از سهو های دولت آلمان باید شمرد که هنوز سر و سامانی بکارهای درونی مملکت نداده به‌ترسانیدن همسایکان پرداخت

وهمانا نتیجه این سهو است که فرانسه وروس بهم پیوسته بدانسان بکوشش و تلاش پرداخته اند .

مارا شگفتی می فزاید از اینکه دولتهای اروپا آنهمه از راه رستکاری دور افتاده اند . امروزهمه ممنکتها باتش گرسنگی وبداخلاقی ونابسامانی میسوزد و از همه جا آسایش و خرسندی رخت بربسته بجای آنکه هر دولتی بچاره این دردهای کشور خود بپردازد همگی سخن از جنك دارند و پیاپی بسنگینی بار خود میکوشند .

یکی از علتهایی که در هر مملکتی از اروپا اعتدال زندگانی را بهم زده ومایه بدبختی ها گردیده همانا فزونی بی اندازه مالیات میباشد وعلت بزرك فزونی مالیات موضوع سپاه آرایی است که هردولتی ناگزیر است تا می تواند بر شماره سپاهیان خود بیافزاید وپیاپی بودجه وزارت جنگ را سنگینتر گرداند . با اینهمه دولتها روز بروز جنگجوتر می گردند و روز بروز بار مردم را سنگینتر می گردانند. آیااین خود دلیلی بر گمراهی سیاستگران اروپا نیست ؟!

کسانی خواهند گفت · آلمانیان برای جبران شکستی که در آخر جنك جهانگیر گذشته یافتند و برای آنکه خودرا از زیرفشار عهدنامه و رسایل رها سازند ناگزیرند که بچنین کارهایی بر خیزند . می گوییم اگر آلمان پیش از هر کاری بدرون مملکت پرداخته چاره‌ای بگرسنگیها و نابسامانیها میکرد خود این رفتار خردمندانه جبران شکست جنك گذشته را نموده نام آن دولت راهرچه بلندتر می گردانید·

وانگاه مگر آلمان از کار هایی که امروز بان پرداخته سودی خواهد برد ؟! آیا از این آمادگی بجنك وترسانیدن همسایه‌ها جزآن

- نتیجه‌خواهد برد که همسایه‌ها نیز دست بهم داده تیپی در برابر او پدید آورند؟!

۲ — همدستی های فرانسه و روس با دولت های بالکان

در ماه گذشته که ما مقاله گزارش شرق و غرب را در شماره ۱۳ پیمان نوشتیم پیشرفتی در کار همدستی فرانسه و روس نمایان نبود و آن پناهندگی بانجمن ژنو وامیدواری بنتیجه کنفرانس ابزار جنگ بدانسان که در آن مقاله شرح دادیم کار امید بخشی نمی نمود . ولی در این ماه پاره پیشرفتهایی در کار همدستی آن دو دولت نمودار شده .

می توان گفت که از چند ماه آخر وزارت خارجه فرانسه و روس همه کوشش خود را در این راه بکار میبرند که در برابر آلمان دسته بندی نمایند وچنین پیداست که دراین باره پیشرفت خواهند کرد . چنانکه درآژانسها خبر داده شده بتازگی میانه این دودولت با سه‌دولت بالکانی که رومانی و چک‌اسلواك و یوگواسلاوی باشد عهدنامه ها بسته شده وخودآشکارمی گویند که این همدستی وهم‌عهدی برای جلوگیری از جنگجویی آلمان میباشد .

جنبش اخیرآلمان چنانکه فرانسه و روس را نگران ساخته دولتهای کوچك بالکان را نیز بترس انداخته‌است . بویژه ازاینکه روسیان پیشنهادی در باره تأمین استقلال آن دولتهای کوچك بالمان کردند وآلمانیان بآن پیشنهاد سر فرود نیاوردند که این خود دلیل طمع آلمان بکشور های بالکان میباشد .

پذیرائی بسیار گرمی که اخیراً از بارتو وزیر خارجه فرانسه در بلگراد و بخارست کرده شد بهترین دلیل برتکان مردم بالکان بدشمنی آلمان می باشد .

۳ ـ سفر هر هتلر بایتالیا

حادثه دیگر این یکماه سفر هر هتلر رئیس‌الوزرای آلمان بایتالیا و ملاقات او باسنیور موسولینی رئیس‌الوزرای ایتالیا میباشد.

مقصود ازاین مسافرت را گفتگوی دو رئیس‌الوزراء در بارهٔ اتریش وانمودند.

چنانکه میدانیم یکی از آرزوهای حزب نازی آلمان الحاق اتریش بآلمان می باشد بدینسان که اتریش از استقلالی که امروز دارددست کشیده خودرا پیوسته آلمان گرداند.

این آرزویی است که نازیان دارند و از آنسوی درخود اتریش نیز دسته‌هایی با این آرزو موافق می باشند واین دسته‌ها که خودرا بسته حزب نازی آلمان ساخته‌اند اخیرا باعث درد سر دولت اتریش شده از راه آدمکشی و زیانکاری هر گونه زحمت بدولت روامیدارند. واینکه این موضوع (یکی شدن آلمان‌واتریش) تا کنون انجام نیافته علت آن یکی ایستادگی دلفوس رئیس‌الوزرای اتریش می باشد و دیگری ناخشنودی است که دولتهای فرانسه و ایتالیا وپاره دولتهای بالکان دراین باره ازخود می نمایند وآنرا باعث بهم‌خوردن آرامش اروپا می شناسند.

در بارهٔ سفر هرهتلر بآلمان چنین گفته شد که مقصود موسولینی میانجیگری دربارهٔ اتریش بوده که بخواهش و گفتگو هتلررا ازدنبال کردن آن موضوع منصرف گرداند.

این آن چیزیست که از گفتگوی هتلر و موسولینی بیرون داده شده. ناچار بکرشته گفتگوهای دیگری‌هم درمیان بوده که بیرون داده نشده. کسانی بآن گفتگوهای نهانی اهمیتی می پندارند و نتیجه آنهارا

درآینده امیدوار هستند . ولی ما نمیخواهیم کسانی را که از سالهاست می شناسیم خودمان‌را درباره‌آنان فریب دهیم . هتلر و موسولینی کارهای آشکارشان هرچه هست کارهای نهانی شان نیز از آن رقم خواهد بود .

ایشان و دیگر زمامداران اروپا یکراه بیشتر برای زمامداری نمی شناسند ـ راه زور و نیرنك ـ وخود پیداست که درنهان نیز همین راه‌را می پیمایند . آیا اگر کسانی درپس پرده نشستند و باهم گفتگو کردند گفته های آنان معنی دیگری خواهد داد یا نتیجه‌های دیگری بر آن گفته‌ها بار خواهد بود ؟

اروپا امروز به پیشوایانی محتاج است که همه کینه‌های جنگی را کنار گزارده وتا سالیان درازی‌ازجنك پرهیز جسته بچاره گرسنگی و بدبختی مردم بکوشند وآنهمه بی‌سامانیها که درکار زندگانی‌پیدا شده سامانی بآنهابدهند. کسانی که ازاین راه بیرونند جز برفزونی بدبختی‌ها نمی کوشند وپنهان وآشکار ایشان یکی است .

۴ - سفرشاهنشاه ایران بترکیه

حادثه دیگر این‌ماه سفر شاهنشاه ایران بترکیه است . دراینجانیز ما از گفتگوهایی که درمیانه این شاهنشاه و رئیس جمهور ترکیه‌رفته و میرود آگاهی نداریم . ولی این سفر درنزدماهمه گونه ارجدار است . پس‌از سالیان دراز که دست سیاست اروپا رشته ارتباط دولتهای شرق را ازهم گسیخته بود این‌بار نخستین‌است که‌آن رشته باز بهم‌پیوسته‌میشود . این‌بار نخستین‌است که زمامداران شرق یکسره باهمدیگر ارتباط پیدا می نمایند . این خود مقدمه‌آن سترگی و نیرومندی است که شرق در آینده نزدیکی دارا خواهد بود .

این جنبش خردمندانه درشرق بهترین راه است که خام طمعان غرب را برسر جای خود بنشاند و دندان طمع آنان را کند گرداند . این نخستین گامی در راه استقلال شرق است که کامهای دیگری‌ازدنبال آن برداشته خواهد شد .

۵ — پیش‌آمد خونین درآلمان

حادثه مهم دیگری که خبرآن‌امروزرسیده پیش‌آمدخونینی است که درآلمان روی‌داده. ما ازاین حادثه درشمارهٔآینده گفتگو خواهیم داشت که تاآن زمان خبرهای روشن‌تری نیز رسیده باشد . در اینجا خلاصه پیش‌آمدرا یاد میکنیم :

دسته‌ای از سرکردگان حزب‌نازی با کسان دیگری از بیرون سخن یکی کرده اندیشه شورش داشته‌اند که‌هتلر را از میان بردارند. ولی هتلر خبردار گردیده و پیش‌ازآنکه‌آنان شام براین بخورند این چاشت برآنان خورده .

کسانیکه تیرباران شده‌یاخودکشی کرده‌اند بیشترآنها از یاران هرهتلر بوده‌اند واین خود شگفت‌آور است که پس‌ازآن فیروزی‌که نازیان پیدا کرده‌اند وامروزه ازهر بارهٔ رشته اختیار کارهارا دردست‌دارند آن کسان در آرزوی شورش بوده باشند و بر بهمزدن دستگاه خود بکوشند .

ما چون از مسافت بسیار دوری تماشاگر این پیش‌آمدها هستیم ناگزیر است که از دریافت نتیجه‌آنها درمی‌مانیم وسخت بیجاست که ما دراینجا ازنیك‌وبد این‌پیش‌آمد نسبت بهرهتلر سخن برانیم .

چیزیکه هست یك موضوع را ما پیش از این داستان می‌دانستیم

و کنون این داستان آنرا روشن نو می گردانند و آن اینکه روزگار براروپا تیره گردیده واینست همه آن میکنند که بکارش نیاید .

اگر گردونهٔ گزارش اروپا بر روی شاهراه راست و همواری راه می پیماید پس اینهمه تکانهای بیجا از کجاست ؟! اینهمه کج شدنها و درغلطیدنها برای چیست ؟

ماشین ـ آسایش

در غرب غروب کرده خورشید نشاط

با تیره غمام رنج و غم گشته محاط

ماشین بمیانه تا بگسترده بساط

آسودگی از زمانه برچیده بساط.

انصاف بده!

گفتی که چرا ز غرب واپس باشیم ؟

واندر پی وی چو بار نارس باشیم ؟

انصاف بده که ما اروپایی را

پیرو زچه رو شویم تا پس باشیم ؟!

تبریز صدیقی نخچوانی

گذشته و آینده

-- ۲ --

گفته بودیم نخستین گفتارمان در اینموضوع در پیرامون دین وآیین زندگی باشد. ولی چون ازاین‌دو موضوع در جاهای دیگری گفتگو کرده‌ایم برای پرهیز ازتکرار باردیگر آنهارا دراینجا عنوان نساخته بموضوع قانون می‌پردازیم .

این نخستین باراست که ما درپیمان بگفتگو ازقانون می‌پردازیم ولی باید دانست که یکی از گرفتاریهای شرق همین داستان قانونهای اروپاست واین گفتگو راکه ما دراینجا عنوان میکنیم یکسره باآسایش و خرسندی ایرانیان وباآبادی و پیشرفت ایران ارتباط دارد ازاینجهت به خوانندگان سپارش می‌نماییم که مقاله‌را بدقت خوانده واگرهم کسانی ایرادی بگفته‌های‌مادارند یادرتاییدآن گفته‌ها چیزی باندیشه‌ایشان‌میرسد نوشته برای چاپ نزدما بفرستند .

مقصود ما ازقانون دراینجا قانونهای اداری است که قانون‌اساسی از موضوع سخن بیرون می باشد ما از قانون اساسی در جای دیگری گفتگو خواهیم داشت و دراینجا باین چندجمله اکتفا می نماییم که این قانون مهم ایران خود میوه‌ای از میوه های هوش ودانش فیلسوفان فرانسه‌درقرن هجدهم میلادی می‌باشد وما باهمه‌بدبینی دربارهٔ اروپا از اقرار باینموضوع خودداری نمی کنیم که در دوقرن پیش در اروپا بویژه در کشور فرانسه دانشمندانی پیدا شدند که‌هوش‌ودانش بسزایی از خود نمودار ساختند و از اینجاست که خردها درآن کشور نیرو گرفته راه آدمیگری شناخته و روشن گردید و یکرشته قانونهای

بسیار گرانمایه‌ای بنیاد یافت .

اما درایران اگرچه‌قرنها پیش‌از پیدایش آن دانشمندان فرانسه‌ای دراین سرزمین کهن شرقی آیین آدمیگری بنیاد یافته بوده وآنچه‌را که مردم فرانسه دریکقرن‌ونیم پیش‌از این بدست‌آوردند (آزادی ـ رادری برابری) قرنها پیش‌ازآن در دسترس مردم ایران بوده است .

آیین اسلام که سیزده‌قرن بنیاد زندگانی ایرانیان بوده تاروبود آن آزادی و برادری و برابری است . ولی انصاف را تازمان مشروطه جز نام نشان دیگری ازآیین اسلام درایران باز نمانده بود . بویژه در زمان قاجاریان که‌آنچه درایران نبود این آیین بود .

راست است که انبوه مردم ایران بنام مسلمانی باهم برادرانه می‌زیستندودرمیان خود رفتار بسیار پاکدلانه‌داشتند. ولی آیادژخیمیهای درباریان قاجاری و آن ستمگریها را فراموش ساخته ایم ؟! در زشتی رفتار درباریان قاجاری بامردم همین بس که مردم بردبار ونیکوسرشت ایران را بجنبش آورد وآن بساط مشروطه خواهی پیش‌آمد که قانون اساسی برای ایران از روی قانون اساسی فرانسه بنیاد گزاردند .

کوتاه سخن : مقصود ازقانون‌دراین گفتکوهای‌مانه‌قانون‌اساسی بلکه‌قانونهای‌ادادی است ومیخواهیم بدانیم ایران باحال امروزی که پیاپی قانون از اروپا گرفته باجرا می گزارد آیندهٔ این کشور با آن قانونها چه خواهد بود وآیا چه نیکیها یاچه بدیها از آن پدید خواهدآمد .

در مقدمه ناگزیریم که اندکی از قانونگزاری و قانونهای اروپا سخن برانیم. نیزمعنی ادارات و ارتباط آنهارا بادولت روشن گردانیم .

بایددانست که حکومت‌یا بعبارت فارسی فرمانروایی تنی‌را میماند که دولت بجای سرآن و ادارات بجای دست‌وپا وچشم‌و گوش ودیگر

عضوهای آن می باشد .

بعبارت دیگر دولت قدرت یا توانائی که در دست دارد و بنیاد فرمان روائی اوست قسمتی از آن توانایی را در دست خود نگهداشته قسمت دیگررا به ادارات می سپارد که آنان در کارهای خود استفاده‌از آن توانایی نمایند. پس ادارات خود جزوی ازدولت و دارای حق فرمانروایی می باشند .

تا اینجا سخن ما با اروپا یکی است ولی ازاینجا ازهم‌جدا میشویم و من یکرشته ایرادهای بسیارمهمی بر قانونگزاران اروپایی می شمارم و اینك یکایك آن ایرادهارا شرح خواهم داد تاخوانندگان بدانند که این جوش وخروشهای من بیجا نیست ومن آینده ایران را درنتیجه‌این جنبش اروپاییگری سخت تیره دریافته ودرسایه این‌سوزدل است که‌آرام نه نشسته پیاپی زبان بفریاد وخروش بازمی دارم .

نخستین خطایی که من‌از اروپاییان در زمینه قانونگزاری‌می بینم وخود خطای بسیار بزرگی‌می باشد اینست که اروپاییان هرچه‌می توانند بر بیشتری وبر بزرگی ادارات می کوشند واین خود زیانهای‌بسیاری‌را در بردارد .

ما بادارات نیازمندیم ولی هرچه کمتر بهتر . این مثل‌سخت بجاست که حکومت یا فرمانروایی زهری را می‌ماند که بجای درمان‌بکاررود. چنانکه اگر زهری را بجای درمان بکار بردند سخت می‌پایند که مبادا بیش از اندازه‌باشد وزیانهاازآن‌بزایددرباره‌ٔ فرمانروایی نیز باید سخت پایید که‌بیش‌ازاندازه نباشد .

بعبارت دیگر باید ادارات هرچه ساده‌تر و سبکتر گرفته شود و کارکنان‌آن هرچه کمتر باشند .

زیرا چنانکه گفتیم بر گماشتن کسانی بکارهای دولتی آنان را بر مردم چیره ساختن یا بعبارت دیگر آنانرا زبردست ساختن و مردم را زیردست آنان انداختن است وچنین زبردستی وزیردستی سراپا زیان و گزنداست. چه از یکسوی زبردست را درشتخو گردانیده او را بر ستم دلیر میسازد و کمتر کسی است که چون زبردست گردید خودرا نباخته با زیردستان رفتار نیکو نماید . ازسوی دیگر مردم که زیردست شده‌اند همین زیردستی آنان را زبون و سرشکسته گردانیده از گردنفرازی و آزادی آنان میکاهد وچه بسا که بآنان درس چاپلوسی ودورویی یاد بدهد یا آنانرا بر شوه دادن وادارد .

پس چون چیرگی کسانی بردیگران این زیانها را در بر دارد ما آنرا مانندهٔ زهر میخوانیم . ازسوی دیگر این چیرگی برای آسایش مردم وآرامش گیتی دربایست است . چه اگر پاسبانی دولت نباشد رشته زندگانی ازهم گسیخته همه خوشیها از میان برمی‌خیزد . برای پاسبانی دولت دربایست است . دولت نیز برای پیشرفت کارهای خود ناگزیر است که ادارات برپا نماید . پس چاره جز آن نیست که تا بتوانیم ادارات را سبکتر گردانیده جز کسان اندکی را بکارهای دولتی برنگماریم .

نیز دولت تا می‌تواند باید از دخالت درهر کاری خودداری نماید تا ناگزیر نباشد که بیهوده کسانی را بر مردم چیره گردانیده خودرا و مردم را دچار گرداند .

این چیزیست که ما باندیشه درمی‌یابیم . ولی بنیاد قانونگزاری اروپا بر آنست که دولت بهر کاری دخالت نماید و برای هر کاری نیز اداره‌های پهناور و سنگینی بنیاد گزارد وآنچه‌را که دوتن بآسانی انجام

میدهند ده‌تن یا بیشتررا برای انجام‌آن بر گمارد . اینگونه‌قانونگزاری یکرشته زیانهایی را دربردارد که باید برای شرح آنها کتاب‌جداگانه‌ای نگاشت واینك مادراینجا باختصار یاد آنها می کنیم .

۱ ـ چون دولت ماهانه برای کارکنان ادارات می‌پردازد پس هرچه شمارهٔ آنان فزونتر باشد ناگزیر است بهمان اندازه مالیات را سنگین‌تر گرداند واین خود نه نیکوست. این چه کاریست که دولت‌انبوه مردم را درفشار گزارده مالیات گزاف از آنان دریافته بیهوده خرج کسانی نماید ؟! تا آن اندازه که حاجت درکاراست ناگزیر باید تحمل خرجش را کرد ولی برای بیش‌از آن اندازه آیاچه‌عذری‌درمیان‌است؟! در جاییکه می‌توان کاری را بادست دوتن انجام داد چرا بایدآنرابدست ده‌تن سپرد که‌هم اینان بیکاره شوند و جربزه‌شان روی بهسستی گزارد وهم ازآنسوی ناگزیربود که ازمردم مالیات گزافی دریافت کرده‌خرج این بیکارگان نمود ؟!

۲ ـ کسانیکه در ادارات کار می کنند همه راههای روزی را گم کرده تنها چشم بدست دولت می‌دوزند که اگر روزی گرفتاری برای دولت پیش‌آمد یابی‌پولی روی داد پیش‌از هرکسی اینان بدبخت‌میشوند و بیش‌از هرچیزی اینان باردوش دولت می گردند .

تفاوت کارکنان ادارات بادیگر مردم تفاوت مرغابی بیابانی و مرغابی خانگی است که این‌یکی تنها چشم بردست خداوند خانه دوخته که اگر روزی اودانه‌نداد از گرسنگی می‌میرد. ولی آن‌یکی پشتش بال و پر خود گرم است که تاجان درتن دارد گرسنه نخواهد ماند .

این خود جهت دیگر است که تا می‌توان باید کارکنان ادارات

را کمتر کرد که هم باردوش دولت سبك باشد وهم شماره کسانی کههمیشه بیم بدبختی آنان می رود اندك باشد .

۳ ـ دریك ادارهای کارکنان آن هرچه فزونتر باشد کرهای آن دیرتر انجام می گیرد وازفزونی کارکنان جز نابسامانی کارها نتیجه بدست نمی آید . کاریکه بادست دوتن دریکروز انجام می گیرد اگر آنرا بده تن بسپاری شاید دریکهفته نیزانجام نیابد وچه بسا که درآن گردشهای دست بدست ازمیان رفته نابود شود .

درچنین جایی فرق نیك و بدنیز ازمیان برمیخیزدواز اینجاجربزه ها در گردیده روی بکاستن می گزارد .

۴ ـ اگر برای ادارات کارکنان باندازه حاجت طلبیده شود می توان بآن اندازه کسان برازنده و توانا پیدا کرد . ولی در جایی که باید برای هرکاری ده برابر نیازمندی آن کارکن پیدا کرد وادارات را پر- ساخت درچنین حالی ناگزیر باید ازشرط برازندگی وتوانایی چشم پوشیده هرکسی را بهرکاری برگماشت .

مثلا برای قضاوت اگر قانون ساده ای در کار باشد ما در سراسر ایران (در حدود امروزی) بیش از صد تن قاضی در بایست نداریم . ولی باقانون اروپایی امروزی شاید بهبیش از هزار تن قاضی نیازمند می باشیم و ناگفته پیداست که این اندازه قاضی در ایران پیدا نتوان کرد و ناگزیر باید کسان ناسزا ونابرازنده را به کار برگماشت و رشته اختیار مردم را بدست آنان سپرد .

۵ ـ در جاییکه دولت در های ادارات را بروی مردم بهن باز میکند و کسانی را بی آنکه نیازی بکارآنان باشد وبی آنکه فرق نیك

ازبدآنها شناخته شود در آنجا پذیرفته ماهانه می‌پردازد ناگزیـر همه مردم روی بادارات می‌آورند وهر کس می کوشد که خودرا در اداره‌ای جای دهد واین خود زیانهای بسیاری را در بردارد . یکی ازآنها اینکه جوانان ازیاد گرفتن هنر وپیشه سرباز زده همیشه‌چشم بادارات میدوزند بلکـه کسانی هم از پیشه وهنرخود یـا از کـار و پیشه‌ای که دارد دست برداشته‌روی بادارات‌می آورند. اگرهم‌پدری اندیشه‌عاقبت کاررا کرده خواست‌پسر خودرا بیك پیشه یاهنری‌دربیرون اداره بر گماردیاد کانی برای او باز نماید پسر بهمچشمی دیگر جوانان سرازآن کار و پیشه باز زده یا اگرهم‌آن‌را پذیرفت دل بآن نسوزانیـده پدر را ناگزیر می گرداند که برای او میزی دریکی ازاداره‌ها پیدا کند . و این خود نه تنها جوانان را بیکاره و بدبخت می گرداند باعث نابودی پیشه و هنر نیز می‌باشد .

۶ ـ چون بنیاد اداره برای دخالت بکارهای مردم می‌باشد پس ادارات‌هرچه بیشتر باشدآزادی مردم در کار و پیشهٔ خود کمتر خواهد بود و کـار کـنان یك‌اداره هرچه فزونتر باشند دخالت‌آن اداره در کار پر گـزندتر خواهد گردید .

زیان این کـار بیشتر ازآنجاست که چون درسرشت آدمی است که دل بکار دیگران نمی‌سوزاند درچنین هنـگامی که اختیار کارهای مردم بدست کـار کنان ادارات می‌افتد دل بآن کـارها نسوزانیده‌بیشتر بخودفروشی و خودنمایی برمیخیزند و ازاینجا هر کاری که خداوند آن یکی دیگر و اختیاردارش دیگری باشد آن‌کار ازسامان افتاده‌جز زیان نتیجه نمی‌دهد وچه‌بسا که این گونه دخالت مایه نابودی آن کار می گردد .

مثلا در کشت و کار یا دادوستد اگر برزگر یا بازرگان آزاد باشد چون علاقه بآن کار خود دارد از هرراهی به پیشرفت و رونق آن می کوشد ولی در جاییکه پای دخالت کارکنان ادارات در میان است در سایه سختیگری های بیجا وخرد فروشیهای بیخود دست و پای برزگر یابازرگان بیچاره‌را بسته جلو پیشرفت کار را می گیرندوچه‌بسا که مردم را بستوه‌آورده باعث آن‌می شوند که کسی اندیشه کشت و کار یا دادوستد ننماید .

اینها فهرستی از گزندهای فزونی ادارات می باشد که‌ما باختصار یاد کردیم وچون امروز در ایران همه اداره‌ها از روی قانونهای اروپایی است وچگونگی کار آنها و نتیجه‌ای که ازهر کدام بدست می آید در پیش چشم هر کسی است از اینجهت نیازی بیاد دلیل و گواه نخواهیم داشت .

عادت زشت

عادت زشتی است می باید قلم بروی کشید
اینکه بنویسی بمردم برخی جانت شوم
از برای آنکه یك بزهم نمی‌آری فدا
کی سزاوار است بنویسی که قربانت شوم

شاهزاده افسر

گفت و شنود

۲

« اروپایی بیخرد نیست - جلوگیری از پیشرفت علوم و صنایع محال است»

آقای نورشرق

«کار از نادانی تباه است گناه را بگردن علم نیازید»

دارنده پیمان

همان داستان جنك و ابزار جنك را دنبال کرده مطلب خود را هرچه روشن‌تر میسازیم :

این کینه‌های نژادی که امروز میان اروپائیان است و هر مردمی به دشمنی دیگران کوشیده تلاش در این راه فرو نمیگزارند و آن دستگاهها که دراین زمینه برپاست آیا از کجا برخاسته ؟

خود اروپائیان چنانکه شیوه ایشان است فلسفه تراشی کرده میگویند در سرشت آدمیان است که همیشه باهم دشمنی کنند . میگوییم : تاریخ دروغ بودن این فلسفه را نشان میدهد . کی درسراسر تاریخ چنین حالی را میتوان یافت؟! اگر آدمیان کینه درسرشت خود دارند تا باین اندازه‌ها نیست.

آنچه ما دراین باره میدانیم آنست که درسایهٔ پیش آمدن جنگهائی میان فرانسه با انگلیس وآلمان با فرانسه و انگلیس با آلمان و مانند اینها در قرن‌های گذشته که شرح آنها را در تاریخ‌ها میخوانیم کم کم کینه میان این مردمان سخت‌تر گردیده و بحالی رسیده که امروز هست .

این همیشه هست که چون جنك میانه دو گروهی بپایی شد کینه‌دلهای آنان را پرساخته جائی برای خرد وآدمیگری باز نمیگزارد وکار بانجا میرسد که بزرك و کوچك خوی‌درندگان گرفته بخون دشمنان خود تشنه میگردند .

چنین پیش‌آمدی برای ایران و عثمانی در زمان صفویان روی داد . اگر تاریخ را نگاه کنیم هردو گروه خرد و دین و مردمی‌را زیر پای کینها گزارده بودند و کارهائی کردداند که باید گفت روی آدمیگری از آنها سیاه است .

سخن کوتاه کنیم : یکی از گرفتاریهای سخت اروپا که دست و پای اورا بسته این کینهای نژادی و آن جنگهاست که میانه مردمان غرب بپایی روی میدهد . علت این گرفتاری هم چنانکه گفتم جز یك رشته پیش‌آمدهای تاریخی نیست . پس اینکه آقای نورشرق منشأ گرفتاری اروپا راعلم میداند

باید پرسید که دراین باره چه سخنی دارد ؟!

شاید بگوید : « درنتیجه رواج علم ابزارهای سهمنا کی اختراع یافته که درجنگها بکار میرود پس مایهٔ این گرفتاری‌هم علم است » . ولی پاسخ این سخن آنست که در مقالهٔ پیش گفتیم . پیدا شدن ابزار جنگ ملازمه باجنگ ندارد . کسیکه دسترس بزهر پیدا میکند مجبور نیست که آنرا بخورد دیگری داده اورا بکشد . کسیکه شمشیر بدستش میافتد هم‌میتواند آنرا در غلاف نگاه داشته بروی کسی نکشد . اینکه کسی آدم کشی کرده یکی را باشمشیر یابازهر میکشد گناه شمشیر یازهرنیست بلکه گناه بدگوهری و بیخردی اوست .

وانگاه مگر پیش‌از اختراع بمب و تانك و توپ و گازهای خفه کن ابزار دیگری درمیان نبود ؟! پس چرا آن زمانها مردم این اندازه کینه توزی نکرده این اندازه جنك راه نمی‌انداختند ؟!

اگر درست بیاندیشیم این ابزارهای سهمناك آدمکشی که امروز در دست جهانیان است بیشتر آنها نتیجه کینه توزی مردمان اروپا بایکدیگر است بدینسان که در نتیجه پیاپی شدن جنگها هوش مردم همه بسوی‌جنك برگشته همه در اندیشه آن بوده‌اند که چگونه بریختن خون دشمنان خود بکوشند و چه ابزار خونریزتری را بکار ببرند . از اینجا راه اختراع ابزارجنك باز شده و پیاپی آلت تازهٔ دیگری پدیدآمده است .

بعبارت دیگر اختراع توپ و تفنك و تانك وبمب وگاز آدمکش خود نتیجه کینهای نژادیست نه برعکس که کینه‌های نژادی نتیجه اختراع این ابزارها باشد .

بعبارت بهتر این ازبدنهادی یکدسته مردمان است که هوش‌خودرا جز در راه آزار یکدیگر بکار نمی‌برند و از بی خردی ایشان است که از علم اختراع گازهای زهردار را نتیجه میگیرند .

نگارنده اصفهانی خرده برمن می گیرد که اروپا را بیخرد خوانده‌ام . نخست باید گفت که من این جمله را بی‌مقدمه بکار نمیبرم . تا از یکموضوعی سخن نرانم و دلیلهائی نشمارم زبان به بیخردی اروپا باز نمیکنم . هر کجا که من این جمله را بکار برده‌ام دلیل مطلب را هم در همانجا یاد کرده ام که اگرآقای نور شرق بی‌انصافی نمیکرد از روی همان دلیلها اونیز به‌بیخردی اروپا اذعان مینمود . یا اگر نارسائی در دلیلهامیدید آن‌را شرح داده‌ایرادی داشت می نوشت .

در اینجا نیز که جمله « بیخردی اروپا » را بکار می برم دلیلش از سخنان پیش پیداست . با این همه می خواهم یك دلیل روشن تر دیگری یاد نمایم :

چون سخن ازجنك وابزار جنك می رود در همینجا میپرسم آیا دولتهای اروپا از این جنگها و کشاکشها چه سودی را امیدوار هستند ؟! یا چه مقصود خرد پسندی را دنبال می کنند ؟! آیا جنك جهانگیر سال ۱۹۱٤ با آنهمه گزندهایش برسر چه بود و چه نتیجه‌ای از آن بدست آمد ؟! این مردمان که بشرقیان و جنگهای ایشان خندیده آنان را نا متمدن میخوانند خودشان آن نامرد می‌ها را برسر چه میکردند ؟!

از این مرحله می گذریم : انجمن بزرگ ژنورا که با آن شکوه و جلال بنیاد نهاده‌اند و با قرار خودشان سترگ ترین بنیاددرجهان و یگانه وسیله برای جلوگیری ازجنگ می باشد آیا برای‌چه آن‌را ازشکوه و نیرو انداختند ؟! برای چه در داستان چین و ژاپون بان آشکاری پیمان خودراشکسته و هرگز بروی خود نیاوردند ؟! آیا بیخردی نیست که با بنیادی که با آنهمه رنج و زحمت بنیاد یافته پس از شانزده سال برای نخستین بار که نوبت بکارآمدن آن‌رسیده بوددر سایه یک رشته بد اندیشی ها آن را از کار بیاندازند ! ؟

کنون هم چه می گویند که چهار سال است در باره کاستن از ابزار جنگ کنفرانس دارند و صد برابر کاولهائی که در جنگ جهانگیر گذشته بکار رفت سخن گفته و گفتگو کرده اند و هنوز بجائی نرسیده‌اند آیا چه قصدی از این کار دارند .

اگر این کارها علت خرد پسندی دارد بگویند ما نیز بدانیم . یا اگر علتی ندارد پس چرا در بیخردی اروپا تردید نمائیم ؟!

دریغا که هیاهوی اروپا چنان شمارا ترسانیده و آب از چشمتان کشیده که بدریافت حقایق قادر نیستید ! دریغا که زبونی چندان شمارا فراگرفته که به سنجش نیک وبد شرق وغرب توانائی ندارید ؟

در بارهٔ کنفرانس ابزار جنگ من ایراد های خود را نوشته‌ام (شماره یازدهم پیمان) و در اینجا تکرار نمیکنم . آنچه در اینجا میگویم این‌است که اروپاییان اگر چاره‌ای بر آن کینه های بیخردانه نژادی بیاندیشند که جنگ روی ندهد یا بسیار کم روی دهد بهتر از آنست که‌سر کاستن‌از ابزارجنگ این همه پر گوئی نمایند ! بعبارت دیگر اگر آنرا که بر سر دارند بزمین بنهند بهتر از آنست که آنچه را دردست دارد دور بیندازند .

دو همسایه که آرزومند آسایش و آرامش هستند باهمدیگر پیمان آنرا میبندند که بیهوده با هم جنگ نکنند . نه پیمان این را که جنگ بکنند ولی جنگ با شمشیر نه جنگ با تفنگ !

زیرا پیمان تاهنگامی است که جنگ برنخاسته و همینکه جنگ برخاست در آن گرما گرم کینه آیا چه اثری بر پیمانی که دوستانه بسته شده بار خواهد بود ؟ !

در جائیکه دوتن بخون همدیگر تشنه اند و بجان یکدیگر دریغ نمکویند آیا چه دریغی به پیمانی که با هم درزمان دوستی بسته اند خواهند گفت ؟ !

آیا باین بازیچه های بیخردانه چه نامی میتوان داد ؟! آیا مردمی را که سر این بی خردی ها خودشان و دیگران را معطل کرده‌اند جز بیخردی با چه صفت دیگری میتوان ستود ؟ !

میپرسم آیا چه علتی هست که دولت‌های اروپا در راه جلوگیری از جنگ نمیکوشند بلکه درزمینه جلوگیری از پارهٔ ابزارهای جنگ میکوشند ؟ !

چرا نمیگویند جنگ نکنیم بلکه میگویند جنگ بکنیم ولی گاز خفه کن یا فلان‌ابزار دیگر را به‌کار نبریم ؟ !

علت این کار شگفت را من بهتر از هر کسی میدانم و آن را جداگانه شرح خواهم داد .

از شگفتی های کار اروپاست که تجارت یا بعبارت فارسی بازرگانی را از معنی خود در برده بیش از اندازه‌بآن اهمیت میدهد . بلکه باید گفت بازرگانی را اصل گرفته زندگانی مردم را فرع آن میشمارد .

دولتها بجای آنکه وظیفه خودرا شناخته پاسبان مردم باشند تنها پشتیبانی از بازرگانان و سرمایه‌داران می نمایند و بهمین عنوان پشتیبانی از بازرگان باهم بجنگ برخاسته خونریزی ها میکنند .

اینهمه کارخانها که در اروپاست همه آنها میسازند و می‌بافند نه برای آنکه بدرد مردم بخورد بلکه برای آنکه بفروشند و دخل‌نمایند وچندین برابر حاجت مردم میسازند ومی‌بافند .

از سه چهار سال پیش که ایستادگی در بازار ها پیدا شده و از رونق تجارت غرب کاسته چنانکه میدانیم دولتها بتلاش افتاده پیاپی کنفرانس ها برپا می‌سازند . ولی درباره بیکاران وگرسنگان یا در باره دیگر سختی های‌مردم دهیك این تلاش را ندارند .

این کار اروپا که سوداگری و داد وستد را باینحال رسانیده چندان خطا

و چندان بیخردانه است که برای شرح داستان آن کتاب جداگانه میخواهد. هنوز میوه‌های تلخ و زهر آلود این خطا نرسیده و آنروز که این میوه ها برسد آنزمان دانسته خواهد شد که اندازه بیخردی اروپا چیست ؟!

ببین تهور این بیخردان بکجا رسیده که کسانی از پیشروان سرمایه داری بکارخانها سپارش می کنند که هر آنچه میسازند و می‌بافند بیدوام بباقند و بسازند تازود ازکار افتاده و حاجت مردم بکارخانها بیشتر باشد

آن شگفت‌تر که این درس خیانت را پند و پیشنهاد نام نهاده آشکار میگویند و مینویسند .

خوب ای نادانان ! اگر بنیاد زندگانی این خیانت‌کاری ها باشد آیا کار جهان بکجا خواهد رسید ؟! اگر این راه که شما کارخانه داران برای پیشرفت کار خود پیش میگیرید و آن را تدبیر یا سیاستی می‌اندیشید دیگر پیشه وران هم پیش گیرند آیا چه ناروائیها که درکار زندگی پدید نخواهد آمد ؟ ! اگر بناء هم صرفهٔ کار خود را در آن بداند که هر بنیادی که میگزارد چندان بی دوام بگزارد که پس ازچند ماهی برافتاده بار دیگرحاجت به‌کار کردن او باشد آیا شما چه ایرادی برو خواهید داشت ؟! اگر طبیب هم پیروی از شما بیخردان کرده بهربیماری که نزد او میآید بجای دادن‌دوائی که چارهٔ درد او بکند دوایی بدهد که درد را سخت‌تر بگرداند و بدینسان بیمار ناگزیر باشد که ماهها نزد طبیب بیاید و پول باو بدهد آیا شما چه نکوهشی برچنین طبیب خائنی خواهید داشت ؟! اگر دوا فروشان راه خیانت را از شما یاد گرفته دوا ها را طوری بسازند که بی اثر باشد و بدینسان ناخوشیها زود چاره نیافته هر دردی مدت درازی امتداد یابد و بدینسان حاجت بدوا بیشتر گردد و دوا فروشان دخل خوب نمایند آیا تکلیف چنین خیانتی نزد شما چه خواهد بود ؟!

آیا این بیخردی نیست که کسانی سوداگری را باین حال برسانند که آسایش مردم را فدای آن بسازند ؟! آیا دیوانگی نیست که کسانی‌برای آنکه بازار داد و ستد ایشان ازگرمی نیافتد خیانت کاری را روا شمارند و آنرا آشکار وبی‌باکانه بهمدیگر پیشنهاد نمایند ؟!

کسانی می‌پندارند که من بر قله فلسفه جا گرفته و از بالای آن قله بسیار بلند و دور است که به اروپا نگاه میکنم واروپائیان را بیخرد میخوانم یا از روی عقیدهٔ دینی زبان باین گفتار ها باز میکنم و منظورم آن است که اروپائیان را از گرفتاریهای آن جهانی بترسانم . بیخبرانی هم می پندارند

مگر من از اروپا و کار های آنجا آگاهی درستی ندارم و از روی پندار وانگار سخنانی می‌گویم .

همهٔ اینها نادرست است . من اروپائیان را بهتر از هر کسی شناخته ام . ایراد هائی هم که بر آنان می‌گیرم جز از راه زندگانی این جهانی نیست .

من بر آنان می‌گویم : شما که خدا و دین و یا دلی و همه چیز را کنار نهاده تنها بزندگانی این جهانی پرداخته‌اید در این راه نیز خطاهای بسیار دارید : خطاهائی که این زندگانی را نیز برشما حرام ساخته و کارتان به آنجا رسیده که همچون حرامیان و قولدوران یك لقمه نان را بازور تفنك و خونریزی بدست می‌آورید ! بآنجا رسیده که در هر شهری بکدسته اندکی ملیونر شده‌در کوشکهای سی طبقه غرق کامرانی‌اند وملیون‌ها دیگران درمنجلاب بدبختی دست وپا می‌زنند و خدا میداند که پشت سراین‌پستی و بلندی چه‌بتیاره هائی نمایان خواهد شد !

کسانی میگویند : این پستی و بلندی ها نتیجه ماشین است وماشین چون نتیجه علم است جلوگیری ازو محال میباشد . این عقیده ایست که بسیار کسان دارند .

میگوئیم : ماشین هرچه هست در اینجا به منزلهٔ گاز خفه کن میباشد . باین معنی که مایه ویرانی ملیونها خاندانهاست پس چنانکه در بارهٔ گاز خفه کن گفتیم که اختراع ملازمه باکاربردن ندارد در اینجا نیز آنرا میگوئیم .

اگر فرض کنیم کسی ماشینی اختراع کرد که همهٔ آبهای خوردنی‌یك شهری را نابودگرداند یا آلتی پدید آورد که هر کجا زر وزرینه ابزاراست همه نزد او بیاید آیا ما اجازه خواهیم داد که چنین ماشینی بکاررود ؟

آیا هرچیزی که نتیجه علم شد باید بآسیب آن تحمل نمود و دربی چاره نبود ؟ ! اگر اینچنین است پس باید به آن دزدان و آدمکشان که در دزدی ها و آدمکشی‌های خود تدبیر علمی بکار میبرند ایرادی نگرفته و ایشان را در آن کارهاشان آزادگزاشت .

ماشین اگر برای آسایش آدمیان است باید دید تاچه اندازه سودمند و مایه آسایش است که آن اندازه را پذیرفته فزونتر ازآنرا جلو گیری‌نمود

ماشین هرچه هست از آب که مایه زندگانی‌است بالاتر نخواهدبود. ما آب را که از اندازه میگذرد و باعث زیان میباشد پتیاره (بلا) دانسته بجلوگیری از آن بر میخیزیم . چرا بجلوگیری از بی اندازگی ماشین

بر نخیزیم ؟ !

دوباره میگویم : ویرانی کار اروپا از بیخردی ومنشاء آن نابسامانی آئین زندگانی است . وگرنه برای ماشین راههائی هست که هم از سودآن بهره بیابند و هم ازآسیب و زیانش ایمن باشند . یکی از ان راهها اینکه ماشین های بزرك را برداشته ماشین های کوچك را رواج دهند که سرمایه های کوچك نیز استفاده از آن نمایند و اگر پاره ماشینها کوچکی پذیر نیست در بارهٔ آنها قانون بگزارند که جزشرکتهای عمومی حق داشتن وبکار بردن آنها را نداشته باشد و در این شرکتها بهرکسی حق داشتن سهم بیش از فلان اندازهٔ ندهند .

این یکی از راههائیست که میتوان ازآسیب ماشین جلوگیری کرد . ولی اروپا کجا و چنین اندیشه نوع پرورانه کجا ؟ !

اروپایی که نمیخواهد از جنك نکردن گفتگو نماید که مبادا لطمه بر شرکتهای اسلحه سازی وارد بیاید — اروپایی که در داستان ژاپون و چین آشکارا پیمان شکنی کرد و از فروش اسلحه بژاپون خودداری نکرد بعنوان اینکه جلو تجارت را نگیرد . از چنین سر زمینی چنان اندیشهٔ پاك دلانه را امید نتوان داشت .

در آنجا پرسیدم : علت چیست که دولتهای اروپا در انجمن ژنو یا درکنفرانس ابزار جنك گفتگو از این ندارند که جنك نکنند بلکه گفتگو از آن دارند که فلان ابزار را بکار نبرند یاشماره سپاه هر دولتی فلان اندازه باشدو گفتم که علت اینکار را جداگانه شرح میدهم .

اینك در این مقاله آن شرح را دادم . دولتهای اروپا پشتیبانی از تجارت را مهمترین وظیفه خود می دانند و از اینجا به برداشته شدن جنك که تجارت اسلحه فروشی را از میان می‌برد رضایت ندارند . نمی گویم علت قضیه تنها اینست . میگویم یکی از علتهای مهم آن اینموضوع است .

سخن کوتاه کنیم : این عقیده که مایه گرفتاری اروپا علوم است بسیار خطاست . گرفتاریهای اروپا هر یکی علت خاصی دارد و همه این علتها به « آئین زندگی » مربوط است نه بعلوم . اگر زندگی را خانه ای بدانیم « آئین زندگی » بنیاد و قوانین دیوار و اخلاق سقف آنست . اما علوم جز بمنزله رنك ونگار سقف و دیوار نمیباشد . پس دربارهٔ اروپا باید گفت : « خانه از پای بست ویران است » .



تیشه های سیاست

— ۱ —

از آغاز تاریخ ایران تازمان مشروطه حادثه ای
مهمتر ازمشروطه روی نداده· این پیش‌آمد ایرانیان‌را بجوش و جنبش دیگری بر انگیخت وپس از قرنهائیکه ایرانیان در بند استبداد بودنددر سایه مشروطه ازادی از آن بند یافتند . این‌خود شگفت است که مردمی که قرنهایی را بی‌اختیار بسر داده‌بودند چون ناگهان رشتهٔ اختیار بدست آوردند آنهمه شایستگی وپختگی از خود نمودار ساختند .

کسانی که گزارش ایران را در سالهای نخست مشروطه بیاددارند باید اقرار نمایند که ایرانیان درآن‌هنگام بیش ازامید هر کس شایستگی از خود نشان دادند و باید آن سالها را از بهترین دوره های تاریخ ایران بشمار آورد .

براز‌ندگی کسی زمانی آشکار می شود که اورا بکاری بر گمارند. ایرانیان پس از قرنها برای نخستین بار رشتهٔ کار را بچنگ آوردند و وانصاف را بخوبی از عهده گزاردن آن برآمدند.

تو گوئی اینمردم قرنها آزاد زیسته و در میدان زندگانی ورزیده بوده اند که بدانسان پختگی از خود آشکار ساختند .

این سخنان را ناسنجیده نمی گوییم. آن جوش و جنبش پاکدلانه را که بهر گوشه ایران برخاسته بود و آن آرزوها و دریافتها را که در دلها پیدا شده بود بیاد بیاورید تا بدانید که هر آنچه میگوییم از روی سنجش و فهم است .

من آنزمان در آذربایجان بودم و اینك خوب بیاد دارم که همین که مشروطه اعلان گردید در اندک زمانی مردم معنی درست مشروطه را دریافته و دانستند که ازاین سپس باید در کارهای کشور دخالت داشته به نیک و بد آن علاقه مند باشند . انبوه مردم تفنك خریده در همه محله ها سربازخانه ها برپا گردید که عصرها همه در آنجا گرد آمده زیردست صاحب‌منصبان نظام مشق سپاه گری می نمودند وهمگی اینشور را برسر داشتند که فن سربازی یاد گرفته برای روزیکه جنگی میانه ایران ودولت دیگری روی میدهد آماده باشند که در آن روز داوطلبانه بیاری دولت برخیزند .

آنهمه‌دوتیره گی‌ها بنام‌سنی و شیعی و شیخی و متشرع و حیدری و نعمتی که از قرنها در ایران مایه گرفتاری مردم بود پس از مشروطه تو گوئی خطی میانه گذشته و آینده کشیدند و همه آن کینه ها فراموش شده که همدستی و برادری یکی از بزرگترین آرزوهای ایرانیان گردید .

چه نیك در یافته بودند که پیشرفت و سرفرازی یك مردم بسته بپاکدلی و پاکیزه خویی ایشان است واین بود که در همه جا انبوه مردم براستی و درستی گراییده هر کسی می کوشید که خود را نیکوکار و پاکدل نماید . در بیشتر شهر ها بدکاران توبه از بدکاری کرده بنام سرفرازی و نیکبختی ایران نیکوکاری و پاکدامنی را شیوهٔ خود ساخته بودند. درهمه جا احترام زنان بیشتر گردیده مردان پاسبانی زنان را

وظیفه مردی خود دانسته به پرستاری زنان بی پرستار برمیخاستند .

چه نیك در یافته بودند که هر مردمی باید نژاد و تبار خودرا گرامی داشته همیشه گذشتگان خود رانیکنام وسر بلند بدارد واین بود که غیرت ایرانیگری رواج گرفته از هرزبانی جز نیکیها وسرفرازیهای ایران شنیده نمی شد .

اگر نیکیهای آن روز را یکایك بشماریم کتاب جداگانه ای می باید · همانا درسایهٔ آن جوش و شور خردمندانه ازادیخواهان بود که با دشمنی همچون محمد علیمیرزا نبرد کرده فیروزی یافتند . درسایهٔ آن پاکدلیها وجانبازیها بود که یك‌شهر تبریز یازده ماه در برابر اردوهای استبداد ایستادگی کرده سر بنامردی فرود نیاورد .

در سایه آن جنبش هوشیارانه ایران بود که ستارخان قهرمان آزادی دریازده‌ماه دورهٔ قهرمانی‌خود هرگز خطایی ازو رخ ننمود و شکستی نخورد وهرگز درشتخویی وسیاهکاری که از دیگران در چنین زمانی سر میزند ازو سرنزد . چنین قهرمانی جز از میان تودهٔ زنده دل برازنده هرگز برنمی‌خیزد :

این داستان مشهور است که در یکی از سختیهای تبریز که کار برستارخان سخت گردیده بیم وگزند ازهرسوی گرداورا فرا گرفته‌بود قونسول روس که همیشه برای بهم‌زدن آن بساط می کوشیدنزد اوآمده پیشنهاد نمود که ستارخان بیرق روس بر گرفته خود را پناهندهٔ دولت امپراتوری گرداند . مرحوم ستارخان قهره خندی زده گفت« من میخواهم امپراتورزیر بیرق ایران پناهنده شود وهرگز این نخواهم کرد که زیر بیرق دولت کافری پناهنده شوم » !

به بینید اندازه گردنفرازی ایرانیان در آن زمانها چه بوده؟.

فسوساً که آن سالهای گردنفرازی وهوشیاری ایرانیان در توی کشاکشها و جنگها وجانبازیها بسر رسیده پس از چند سال نمیدانم چه دستهایی بمیان آمد وچه نیرنگهایی بکار برده شد که آنهمه هوشیاریها و گردنفرازیهاونیکیها از میان برخاسته ناگهان همه چیز تغییر پذیرفت.

نمیدانم چه نیرنکیهایی بکار رفت که این بار بدگویی از ایران وریشخند وسرکوفت برایرانیان شیوه هرکس وناکس گردید. ایـن بار برای رواج دادن بنادرستی دغلکاری دسته ها بسته گردید ؟! ایـن بار کسانی برای برانگیختن زنان به پرده دری دلیرانه تلاشها بکاربردند. این بار بجای همدستی باهمه مسلمانان که شاهدارسیاست مشروطه‌خواهان بود فتنه انگیزیهای دیگری در میان ایرانیان آغاز شد ؟ !

من دراین‌باره اندیشها بکار برده باین نتیجه رسیده ام که دراین تغییر ها دست سیاست غرب در کار بوده و از اینجاست که عنوان مقاله را « تیشه های سیاست » ساخته ام وچون بدترین وبرگزندترین آنها موضوع « نکوهش وسرکوفت از ایران » می باشد اینست که نخست از این موضوع سخن میرانم :

برای یك مردمی آسیبی بدتر از آن نیست کـه خودشان را خوار گیرند . مردمی که خودرا خوارمی گیرنددرهای فیروزی بروی آنان بسته است .

دوباره می گویم که شیوع این ننگین کاری در میان ایرانیان با سیاست جهانگیری اروپا بی ارتباط نیست همانا آن هوشیاری و برازندگی ایرانیان در آغاز مشروطه با سیاست جهانگیری غرب ناساز گار بوده و برای بهم زدن آن بتلاشها برخاسته اندو بدستیاري كساني ازمزدوران

خود این ننگین کاری را رواج داده اند . بدینسان که نخست کسانی از روی قصد گفتار هائی برزبان رانده و نگارش هائی در روز نامها چاپ می کرده اند سپس کم کم موضوع بازاری گردیده و به دست هر کس ونا کس افتاده است .

اگر نادانیهائی که دراین باره می شود یکایك بشماریم صدها صفحه را سیاه می سازیم . اینك تنها یکی دو مثال بسنده می کنیم :

جوانی بیمایه کتابی ازخشك وتر پرداخته وآنرا چاپ کرده در دل خود امید وار است که همین که اعلان کتاب نشر یافت مردم بخریدن آن خواهند شتافت . و چون مردم ارجی بیاوه بافیهای او نمی گزارند و کتابش را نمیخرند بجای آنکه از اینجا پی به بیمایگی خود برده به مایه اندوزی برخیزد بیشرمانه زبان بد گوئی باز می کند که « دراین محیط هوش گداز و برای اینمردم قدرناشناس نادان » چرابایستی تألیف کتاب نمود !

نادان بیکاره ای در فلان شهر دور دست روز نامه بر پا کرده در آنجا در میان مردم چشم و گوش بسته ای که جز بداد و ستد و کسب و کار خود نمی پردازند همه خبر های آژانسها رادر روزنامه خودچاپ می کند و بجای آنکه مقالهای آسان‌وسودمندی در زمینه‌پاکیزه خوبی بنویسد بتقلید روز نامهای مرکزی پیاپی گفتگواز سیاست آلمان وژاپون بمیان می آورد و بااینحال چشم آن دارد که همشهریان او دست ازهر کاری بر داشته روز نامه اورا بخوانند و پول درراه آن روزنامه که « نخستین نامه در آن شهر و طلیعهٔ تمدن مشعشع اروپا » می باشد نثار سازند وچون چشم‌داشت او بجائی نمیرسد بیشرمانه‌قلم برداشته‌ستونهای

روزنامه‌را از نکوهش «محیط فاسد ایران و بی همتی مردم» پر می‌سازد.

مردیکه بیست سال در اروپا بسر داده و در بازگشت تنها هنر رمان خواندن را ارمغان آورده بیخردانه چشم دارد که‌در کتابخانه‌های ایران همه کتابهای شکسپیر ودیدرو و ویکتور هوگو و دیگر رمان نویسان اروپا را پیدا کند و چون پیدا نمیکندهمیشه زبانش ببد گوئی از ایران وبسر کوفت باز است : « درمملکتی که کتاب پیدا نمی‌شود زندگی درآنجا مرگ است » .

این خود گرفتاری بزرگی برای ایرانیان خواهد بود که باجوانانی که از اروپا برمی گردند چه رفتاری پیش گیرند . اینان هرآنچه‌را که در اروپا دیده اند شرط تمدن دانسته‌نبودن آنرا بر ایران ایرادخواهند گرفت وچه بسا که بهمین دستاویز زبان از سر کوفت وبد گوئی باز نداشته و چه بسا که بهمین دلیل کشور خود را خوار گرفته از خیانت کاری هم باز نخواهند ایستاد . ما جوانانی را در ایران خواهیم داشت که مادران و خواهران خودرا بگناه آنکه رقص تانکو یاد نگرفته اند و خودرا به بغل مردان بیگانه نمیاندازند خوار گرفته‌بد رفتاری ودرشت خویی از آنان دریغ نخواهند داشت !

در اینمدت بیست واندسال مشروطه که پیاپی مستشار از اروپا آورده شده و ملیونها پول ایران بجیب یکمشت اروپاییان درشتخوی و خودخواه و بی‌ادب ریخته شده اگر درست رسیدگی شود جزیکرشته قانونهای پر پیچ و خم بیخردانه وجز یکدسته اداره‌های سنگین و پول هدر کن که هر کدام مایه گرفتاری جداگانه برای ایران می باشد نتیجه دیگری بدست ایرانیان نیامده است . هر کسی کهاندك بهره ازهوش دارد

از همین قانونها و اداره‌ها می فهمد کـه اروپاییان کج فهمترین مردمان می باشند .

با اینهمه فرومایـگانی هنوز در آرزوی مستشار اروپایی هستند و بیشرمانه به جمله‌های « ما مرد نـداریم » « ما آدم نداریم » زبان باز می کنند .

این جمله‌ها هریکی خونبهای گوینده‌اش می باشد و باید این فرومایـگان را سر کوفت بدانسان که سك هار را سرمی کوبند !

ریشه این فرومایـگان از روی زمین کنده باد !

این پست‌نهادان که فهم‌ندارند دریافت ندارند باری‌چشم‌هم‌ندارند که ببینند سپاه ایران در بیست‌سال پیش که بدست سر کردگان روسی و سویدی اداره می‌شد چه بود و امروز کـه بادست سر کردگان ایرانی اداره میشود چیست !

اینهمه آسایش وایمنی که امروز ایران دارد آنهمه پیشرفتی که درسیاست خارجی خود پیدا کرده است آیا همه اینها نه نتیجه هوش و توانائی یکمرد نامدار ایرانی است ؟! کسی تا چه اندازهٔ کور دل باشدو تاچه‌اندازه بی انصافی نماید که بازاز نبودن مرد درایران گله‌نماید؟!

آیا چه قدر می تـوان شکیبا بود ؟ تا بکی می توان بردبـاری کرد ؟ آیا این سخنان هر کدام خنجری نیست که دل هر ایرانی را چاك چاك می گرداند ؟! آیا باز باید خاموشی گزیده مشت برد هان این ناسپاسان نزد ؟!

آخ ایران ! ای میهـن زردشت برتو چها میگذرد ؟! چه ناپاك مردانی ازتو برمیخیزند ؟!

گـفته‌ایم و دوباره می گوییم : درمیان هر گروهی چنانکه دزدو

راهزن پیدا می شود چنانکه زنان و مردان نابکار پیدا می شود چنانکه آدمکشان خونخوار پیدا می شود فرومایگانی هم پیدا می شود که ابزار سیاست بیگانگان گردیده زبان بنکوهش مردم خود بازمیکنند و ستایشگری دیگران را پیشه خود می سازند .ولی میان هیچ مردمی این پیدا نمی شود که خردمندان و دانایان کناره گرفته وقفل خاموش برلب زده میدان را بیکدسته فرومایگان پست نهاد باز گزارند .

این تنها در ایران است که یکمشت مردمان بی سروپا نویسنده و گوینده این مملکت شده‌اند وبهر سخنی زبان باز کرده وقلم میرانند و خردمندان مشت بردهان آنان نمی زنند !

تنها دراین سرزمین است که باداشتن صدها مایه سرافرازی پست نهادانی همیشه این سرزمین را خوار میدارند و بسرافکندگی آن می کوشند و کسی بکندن ریشه این نامردان نمی کوشد .

در زمانی که هر گروه گمنامی لاف از برگزیدگی می‌زنند و هر تیره بی ریشه‌ای ریشه‌ها برای خود بدروغ تهیه میسازد و از هرسوی لاف برتری و بهتری ازدهانها شنیده می شود در چنین زمانی پست نهادانی درایران دراین سرزمین دانش ومردمی قد نامردی علم کرده زبان به نکوهش این مردم واین سرزمین باز میکنند !

دریغا ! سرزمینی که صدها مردان نامی ازآنجا برخاسته مردانی که هر کدام برای سرپرستی یك نیم جهان توانا بودند درچنین کشور سرفرازی فریاد ننگین « مامرد نداریم » شنیده می شود ! آیا نه اینست که خود این پست نهادان از مایه مردی بی بهره اند و دیگران را نیز مانند خود می پندارند ؟!

آن مردکی که تمدن را خاص اروپادانسته همیشه اروپارا « دنیای

متمدن » می‌نامد آیا نه اینست که چون خود او بهره از تمدن نیافته دیگران‌را نیز همپایهٔ‌خویش‌می‌انگارد؟!

دریغا ! ایران آن سرزمینی که در سه هزار سال‌پیش گهوارهٔ دین زردشتی بوده و درآن زمان تاریکی جهان آفتاب خداشناسی‌ویگانه پرستی از این خاك بسراسر سرزمینهای پیرامون می‌تابیده سپس‌هم قرنها میهن دین پاك اسلام گردیده و مردمش همیشه بزیور آدمیگری آراسته بوده‌اندآیا چنین سرزمینی هنوز بهره از تمدن نیافته است ؟!

هان ای ایرانیان ! باین زبونیها تن درندهید وبیش‌از این‌بردباری ننموده در برابر این فرومایگیها خاموشی ننمایید! بگویید وبنویسید و پردهٔ این نامردان‌را که دانسته و نادانسته برای پیشرفت سیاست‌دشمنان ما کوشش می‌نمایند بدرید ! پرده این یکمشت بی‌سروپارا دریدن بهتر که نام ایران پست گردد و اینهمه خواری ایرانیان را فراگیرد .

ما دراین زمینه‌آنچه گفتنی است گفته و پرده‌آن پست‌نهادان‌را خواهیم درید و چون بیشتر این فرومایگیها بدستیاری روزنامهاوبرروی صفحهای‌آنها انجام می گیرد درمقاله‌جداگانه دیگری گفتگوازروزنامها کرده و از نادانیهای پارهٔ روزنامه نگاران سخن خواهیم راند . شما نیز بنام غیرت ایرانیگری باما همآواز باشید و از گفتن و نوشتن هرآنچه میدانیددربارهٔیکمشت بیکارهٔ که روزنامه نگاری‌رادستاویز زندگی ساخته واز هرراه گزند بایران و ایرانیگری می‌رسانند خودداری ننمایید !

شعر در پیمان

- ۲ -

در آغاز کار پیمان که شعرهایی برای چاپ شدن در مجله می رسید وما از چاپ آنها خودداری میکردیم این خود داری ما باعث آن بود که از یکسوی فرستندگان آن شعرها از ما رنجیده زبان بگله باز کنند و زسوی دیگر خوانندگان نبودن شعر رادر پیمان ایرادی بر مجله بگیرند وایشان نیز گله مند باشند.

ولی ماجز خود داری چاره نداشتیم چرا که نه هرشعری درخور چاپ شدن در پیمان است از آنسوی ماامیدوار بودیم که کسانی شعرهایی در خور چاپ شدن در پیمان خواهند سرود و همیشه چشم براه چنان شعرهایی بودیم و کنون خرسندیم که امید ما جای خود را گرفته واینك در این شماره یکرشته شعرهای پرارج و بهایی را چاپ می نماییم.

این شعرها گذشته از شیوایی وشیرینی یکرشته حقایق بسیارمهمی را از گزارش امروزی جهان در بردارد ومی توان گفت که ازسالهادرایران کمتر شعری باین پربهایی سروده شده.

آری شعر «سخن سنجی» و «سخن آرایی است». سخن که دیگران آن را بی سنجش وبی آرایش می گزارند شاعر آن را سنجیده وآراسته می گزارد. شاید هم در تهران و دیگر شهرهای ایران استادانی فراوان باشند که سخن رابسیار آراسته تراز گوینده این شعرها

گزارند. ولی نباید فراموش کرد که سخن از بهر معنی است و آن سخنان که استادان می آرایند بیشتر آنها ازمعنی تهی است واز اینجاهمه آن ارایشها هدر می باشد .

سخن را اگر گالبدی بشماریم روان آن معنی است وسخنی که نه از بهر معنی سروده شود کالبد بیروانی بیش نیست وآراستن چنین سخنی خود آرایشی را می ماند که بر روی کالبد های گلی بکاربرند و ناگفته پیداست که جز رنج بیهوده نمی باشد .

آنانکه استادانه سخن ارایی می کنند بی آنکه مطلب دلنشین و وناشنیده‌ای داشته باشند خود باسخن بازی می کنند و پیداست که بازی باسخن جز کار بی‌خردانه نمی باشد .

کوتاه سخن : ما نیك وبد شعر را در ترازوی مطلب می‌سنجیم واز اینجاست که شعر هایی را که در اینجا چاپ می‌نماییم از بهترین و پرارجترین شعر ها می شماریم و خوانندگان خواهند دید که شاعر چه موضوعهای مهی را در این شعرهای خود دنبال کرده .

چند سخنی هم از خود شاعر برانیم : گویندهٔ این شعر ها(آقای گوهری دارندهٔ خیاطخانه قرن‌بیستم) جوانی‌است سراپانیکی : جوانی که از دسترنج خود نان خورده بکسان دیگری هم نان میدهد با اینهمه هیچگاه از پرداختن بدانش وهنرباز نمی ایستد وهمیشه درپی هنر آموزی و دانش اندوزی‌است . پس‌ازهمه این‌جوان مسلمان وایران دوست می باشد که روان ازخویهای ستوده اسلامی آراسته و دل از مهر ایران انباشته دارد . کسانیکه کلمه « تربیت » را شنیده و معنی آن را نشناخته اند این جوان را دیده آن معنی را در سراپای این‌هویدایابند.

این شعر های آقای گوهری تکه‌هایی رانیزداراست که از زمینهٔ سخنرانی پیمان بیرون است. با اینحال ماهمهٔ آن اشعار را چاپ می‌نماییم تا رضایت گویندهٔ جوان آن را در دست داشته باشیم.

ماآرزومندیم که همه جوانان ایران بدینسان پاکدرون‌وبیداردل باشند و از اینجهت هیچگونه پذیرایی ازآقای گوهری‌وشعرهای اودریغ نمی سازیم وهمیشه کوشش داریم که اینگونه جوانان در میان همگنان نیکنام وبلندآوازه باشند وهمیشه سرافرازی ایران‌رادرفزونی وفراوانی این گونه جوانان می‌شناسیم.

پیمان

***

(یک تابلو از زندگی مردم‌امروزه اروپا)

ای کشور پاک خاک ایران — در دوستی تو پایدارم

ای مهد دلاوران شیران — شد دوستی تو افتخارم

ای مایهٔ فخر وعزت وشان — جان‌چیست که دررهت سپارم

من باچه زبان ولحن سوزان — شکرانه نعمتت گذارم

جزوصف تومن سخن نگویم

جز راه محبتت نه‌پویم

ای کشور داریوش اعظم — ای مهد سلالهٔ کیانی

جاوید بزی ببخت خرم — در زیر درفش کاویانی

صدشکر که‌بخت گشت همدم — با دست قضای آسمانی

تبدیل به عیش گشت ماتم — از مقدم آن نکار جانی

برخیز رویم روی بستان

ایدل به سیاحت گلستان

از لطف بهار باغ و بستان — تجدید نموده فر دیرین
از صنع خدای شد گلستان — بهتر ز نگار خانه چین
از سنبل وارغوان و ریحان — شد ساحت باغ عنبر آگین
بر شاخه گل هزار دستان — میخواند ترانهای شیرین

پاینده و شاد پهلوی باد
این خسرو پاکدل قوی باد

شد باغ ز توده ریاحین — چون نقش و نگار مانی الوان
گسترده چمن بباغ رنگین — فرشی که دراوست عقل حیران
اکنون که بباغ هست نسرین — اکنون که ببار هست مرجان
بر خیز بتا بیار آیین — وانگاه بدست آر پیمان

آن نثر بدیع کسروی آر
آن نامهٔ نغز خسروی آر

جز مهر وفا سخن نگوید — آیین که مهترین کتابست
بیدار وطریق عشق پوید — هر چند که چشم دهر خواب است
جز راه صفا وحق نجوید — برجان عدوی حق عذاب است
هر چند بشوره گل نروید — هر چند بنا بروی آب است

هرچند بحرف حق کسی گوش
ندهد نتوان نشست خاموش

این جمله شد اقتباس از آیین — این آه و فغان بیکسان چیست؟
گر موجد کار هست ماشین — پس قافله گرسنگان چیست؟
گر نیست اساس کار ننگین — فریاد و فغان والامان چیست؟
خونریزی بین ژاپن وچین — مانند صف درندگان چیست؟

لعنت به چنین تمدن شوم
کش کرده‌مذاق دهر مسموم

یکدسته به عیش و کامرانی — یکدسته بنان خویش محتاج
یکدسته بـه نام پاسبانی — کالای کسان کنند تاراج
یکدسته ز رهزنـان جانی — گیرند بنام خویشتن باج
یکدسته شراب ارغوانـی — نوشند و نه‌یادشان ز محتاج
با آنکه زنند ازخرد لاف
عاری ز مروتند و انصاف

ماشین بدیار غرب امروز — اهریمن جان ناتوان است
هرچند برای ثروت اندوز — آسایش و راحت روان است
این شام سیاه کی شود روز — خورشیدصفا چرا نهان‌است؟
آن‌روز بود صباح پیروز — کین بی‌هنر از بلا بجان است
تا کم نشود عدد ز ماشین
بحران بهانه‌ایست در چین

این مغربیان بزور ونیرنك — بر مرکب خرمی سوارند
باشند همیشه برسر جنـك — هر چند ز صلح مینـگارند
هستند به شیشه صفا سنك — اینان که کنون مدیر کارند
هم‌عهد اگرشوند ویکرنك — حاجات جهانیان برآرند
دردا که زمهروصلح دورند
محکوم جهالت و غرورند

سوزاندن گوسفند وگندم — رایج‌شده در اروپ وآمریك

سوزاندن نان و قوت مردم — کاری است خطا بجهل نزدیك
این بی‌خردان نظیر کژدم — پیوسته زنند نیش بر ریك
بر بند دلا لب از تکلم — بی نور چراغ و راه تاریك

نتوان که بمقصد آشنا شد
از رنج و غم‌والم رها شد

طیاره و تلگراف بی سیم — بهر شکم گرسنه نان نیست
گر سالن رقص یافت ترمیم — واگرد گرسنه‌را مکان نیست
گر کار شود بعدل تقسیم — دست همه‌سوی آسمان نیست
ایخواجه مناز برزر و سیم — کین جاه‌وجلال جاودان نیست

گیرم که شدی تو شخص ثانی
با خود چه بری زدهر فانی ؟

این مغربیان بسعی و ادراك — بر مقصدخویشتن رسیدند
با نیروی علم سوی افلاك — چون‌مرغ سبك‌روان پریدند
بر دامن کوه و سینه خاك — از آهن و سنك خط کشیدند
زین شاخه صنعت خطرناك — جز میوه تلخ و بد نچیدند

با اینهمه‌رنج یار ماشین
در فکر رواج کار ماشین

مقصود ز اختراع ماشین — تامین معاش کارگر بود
مقصود زترك سبك دیرین — آسایش نوع رنجبر بود
دردا که رواج این‌بدآیین — آغاز مصیبت بشر بود
شد فاقد مال‌و گشت‌مسکین — آنکس که عزیزو معتبر بود

شد عرصه کار و زندگی تنك
گردید کمیت کارگر لنـگ

با اینهمه اختراع و صنعت بیکاری خلق بینوا چیست؟
با اینهمه طمطراق‌وشوکت پس اینهمه‌درد بیدواچیست؟
ایمردم دور از حقیقت با مردم بینوا جفا چیست؟
از بهر تـدارك معیشت این حیله‌وخدعه‌وریاچیست؟
افسوس که عصر علم وصنعت
شد بهر جهانیان مصیبت

این مغربیان چها ندیدند زین عصر مشعشع طلائی
از جامعه ملل چه دیدند جز حق شکنی و بیوفائی
از دولت چین طمع بریدند چون بود ضعیف وآسیائی
برلوح وفا رقم کشیدنـد این است اصول پیشوائی ؟
فریاد ز جهل پیشوایان
بیچارهٔ گروه بی نوایان

ماطالب صلح وخیرخواهیم جز صلح و صفا زما نبینی
ما ملجاء خلق بی پناهیم ای آنکه بدهر بی معینی
در کشور عشق پادشاهیم باحشمت و جاه بی قرینـی
ما نورفشان چومهر وماهیم بر مردم ترك وروم وچینی
در مذهب ما ریا نباشد
ازردن کس روا نباشد

ای مغربیان قسم به یزدان آسایش هردو کون‌دین‌است

مصباح هدایت است ایمان | دین منجی روز واپسین است
دین برچم عشق زد بکیوان | دین خاتم عشق را نکین است
دین است باوح عشق عنوان | ای اهل جهان حقیقت این است

در سایهٔ دین و علم و اخلاق
البته نظام گیرد آفاق

ای خسرو غایب از نظرها | ازهجر تو جان رسیده برلب
ای مظهر ذات حق تعالی | ازهجر تو روز ماست چون شب
بر کش ز نیام حیدر آسا | تیغی که شکافت فرق مرحب
از پرده غیب کن هویدا | آن روی چو روز و موی چون شب

ما از غم انتظار مردیم
ازهجر رخ تو جان سپردیم

ای صدر نشین کاخ تقوی | ای مطلع دفتر شجاعت
ای موجد نه سپهر خضراء | ای معنی وصورت شهامت
ای دست خدا زجور اعداء | احباب اسیر رنج و محنت
کانون فساد گشته دنیا | ای مظهر صلح ومهر ورأفت

باز آ که شده است روز دین شام
باز آ که ضعیف گشته اسلام

دلباختگان و عاشقانت | جمعند ولی ز غم پریشان
ای جان جهان فدای جانت | شد کشتی دین دچار طوفان
شاها نظری بـه شیعیانت | کن ازره لطف وعدل واحسان
یارب بجلال وعز و شانت | ای مائده بخش قوم عمران

دریاب ز لطف گوهری را
آن شاعر ساحر دری را

عباس گوهری

در پیرامون طبابت

در شماره دوازدهم پیمان‌ذیل دیباچه کتاب امراض مفصلی درج فرموده اید که بعضی همکاران فن گرانمایه طب را که یکی از مهمترین وسیله ها بدستگیری مردم است مایه مال‌اندوزی و توانگری دانسته‌اند وچون به بیماری میرسند پیش‌از پرسش وجستجوی درد او جستجو از جیب و کیسه او میکنند وما چشم‌آن داریم که دکتر تومانیاس و اطبای ارجمند دیگر دراین بارهها چیز نویسی دریغ ننمایند.

دراین باره خیلی چیزها میتوان نوشت. فن طبابت را مایه‌مال‌اندوزی و توانگری قرار دادن تازگی ندارد و این رفتار منحصر به اطبای مملکت ما نیست. بدیهی است طبابت فنی است که بوسیله‌آن شخص تهیه امور معاش و زندگانی خودرا مینماید وبه‌طبیب نمیتوان ایرادنمود که چرا در اجراء فن خود اخذ وجه مینماید. از طرف دیگر هم عده اطبائی که بوسیله این فن دارائی‌سرشاری اندوخته باشند خیلی کم هستند. نکته دیگر مطالبه‌است که طبیب ازمریض درباره وجه مینماید. این در مملکت ما معمول است وغیرازاین‌هم نمیشود عمل نمود. زیرا اکثر افراد مملکت ما وظیفه‌دان نبوده و وقت اطباءراقیمتی نمیدانند مثلا میگویند اگر فلان شخص طبیب خوبی‌است یا صنعتگر کاملی است دارای فنونی‌است خداداده وچون بدون رنج و تلف کردن سالهاعمرعزیز برای تحصیل اینگونه علوم متخصص درفن طبابت شده باید مردم مجانا ازواستفاده کنند. ازطرفی هم فن طب فنی‌است خسته کننده روح و مغزانسان و طبیب نمیتواند درعرض روز صدها نفر مریض را تحت معاینه قرار داده واز روی دقت رسیدگی به امراض آنها بنماید و از روی اساس به معالجه بپردازد و در ضمن‌هم چندین نفررا مجانی معالجه نماید پس طبیب مجبور است عده مرضای خودرا محدود نموده و ازآن عده تهیه معاش خودرا بنماید. بجهات فوق وقت طبیب قدر قیمت زیادی را داراست در صورتیکه در مملکت ماآنرا

قیمتی نمیدانند . درممالك خارجه وقتی کسی از طبیب وعده گرفت چه نزد آن طبیب مشغول معالجه بشود چه نشود قیمت وقت طبیب را میپردازد وحق المعاینه طبیب در خارجه معین و مرضاهم وظیفه‌شناس هستند دیگر طبیب احتیاج به طلبیدن وجه حق المعاینه نداشته و برای وصول آن محتاج به چانه زدن (که معمول اهالی مملکت ماميباشد) نخواهد بود ـ یاد دارم در روسیه وقتی مریض به طبیب مراجعه مینمود خجالت میکشید حق المعاینه را بدست طبیب بدهد واین قسمت را توهین نسبت بخود و طبیب دانسته وجه را بطور مخفیانه روی میز یاجوف پاکت تا اینکه بتوسط مستخدم طبیب میپرداخت اما درمملکت ما وجهی را که قبلا طبیب برای حق المعاینه اعلان نموده نمیپردازند و بعلاوه وقت زیادی هم از طبیب تلف مینمایند که شاید بتوانند ازمبلغ تعیین شده دو ریال کمتر بدهند یا درعوض حق المعاینه به طبیب میگویند اگر معالجه و دوای تو مؤثر واقع گردید یك شیرینی بتو میدهم ـ قبل از معاینه و پس از معاینه هم وقت زیادی از طبیب تلف میشود برای دعای پیره‌زنها و همراهان مریض و بکلی احترامات این فن شریفرا در مملکت ما منظور نداشته وهمه در صدد هستند که بلکه بتوانند بافریب دادن طبیب یاوسائل‌دیگر معالجه خودرا ارزانتر تمام کنند حتی پولی‌هم که به طبیب میدهند سعی میکنند هرچه پول‌شکسته و کهنه دارند در این موقع بمصرف برسانند و طبیب را اغفال کنند .

علل‌فوق‌الذکر توبیخ برملت‌خودمان‌نیست‌بلکه عین‌حقیقت‌است وعادت درزندگانی امروزی مردم است فقط تفاوتی که در توقعات طبقات مردم ازطبیب هست این است که رؤسای دوائر انتظار دارند که چون ما خدمتگذار دولت و ملت هستیم طبیب ازما پول نباید بگیرد. اشراف و متنفذین میگویند ماچون دارای نفوذو اقتدار هستیم طبیب ازما نباید اخذ وجه نماید برای اینکه باید با همراهی و تحت نفوذ ما عملیات طبیب پیشرفت کند طبقات . متوسط هم خود را فقیر و بیچاره گرفته در جواب مطالبه حق المعاینه طبیب میگویند آقای دکتر گوشت‌را باید ازگاو برید. طبقه اخیر که فقرا و بیچارگان هستند هم حق دارند که بگویند که ما بی‌چیزهستیم و پول‌نداریم که بطبیب بدهیم . گذشته از اینها فلان آقا

که دوست است . دیگری که همسایه است . صاحبخانه و معلم بیچاره و آخوند بی‌چیز که همه اهل‌توقع و بقول خودشان حق بجانب آنها است .

پس این دکتر بیچاره از که و از کجا باید معاش و امور خودرا اداره نماید - یکی اظهار میکند به طبیب که اگر مرا مجانی و خوب معالجه نمودی عده زیادی که با من مربوط هستند بشما مراجعه مینمایند یکی دیگر میگوید اگر سوزاك مرا مجانی معالجه نمائید چندین نفر رفیق وهمدرد دارم که برای معالجه بشما مراجعه خواهند نمود فلان پیره زن وعده بهشت میدهد فلان پیر مرد دعای پیر شدن دکتر را مینماید بقال وعده روغن خوب‌بقیمت دو ریال گرانتر از سایرین میدهد . انصاف بدهید اگر طبیب تمول سرشاری هم از پدرش بر او ارث رسیده باشد بمصرف بیهوده دوا و لوازم طبابت برساند و عمر عزیز خود را هم صرف معالجات مردم نماید باز هم مردم راضی نخواهند بود بلکه چیزی هم بدهکار خواهد بود :

اما اینگونه رفتاربی‌سبب و علت نیست باید جستجو کرد و فهمید که چرا ملت ما نسبت‌به‌فن‌طب و دکتر اینگونه‌رفتاردارند وتقصیر از کیست: اگررجوع‌به‌تاریخ‌نمائیم میبینیم که فن طبابت بطرز امروزی نبوده و هیچ شباهتی بسیره امروزی نداشته . طبیب باصطلاح قدیم حکیم است که هم فیلسوف و هم شاعر و بالاخره همه کاره بوده و باین دلیل در آن زمان طبیبی که متخصص در فن طبابت باشد و فقط بواسطه این فن و ازین راه تهیه معاش و امور زندگانی خود را اداره نماید نبوده و نظیر اینگونه حکمای بزرك در تاریخ خیلی داریم مثل (ابوعلی سینا) که هم طبیب وهم شاعر عارف بودن (بوزرجمهر) که دارای چندین مقام و عالم بچندین رشته علوم و فنون بوده که یکی از آنها هم فن طب بوده مثل - حکمت - وزارت - و غیره که تاریخ کاملا فنونی را که آن فیلسوف بزرك دارا بوده تشریح نموده وازتوضیح و تصریح‌آمستغنی‌است.

ولی بمرورزمان فن‌طب ازفنون‌دیگر مجزاشده بااینحال هر کس که مشغول طبابت بود اورا حکیم (یا حکیم باشی) مینامیدند و اینگونه حکما درنتیجه اقتباس وتحصیل طب یونانی زیاد گردیدند سپس‌هم اعقاب‌آنها این فن را ارثی دانسته و بدون زحمت تحصیل به اسم موروثی آن قناعت نموده و مشغول

طبابت گردیدند که هنوز هم در بعضی نقاط مملکت موروثی است و البته این گونه اطباء چون زحمت و خسارتی برای تحصیل طب متحمل نشده این فن در نزد آن‌ها قدر و قیمتی ندارد و در شغل طبابت هم اینگونه اطبا بجزئی استفاده قانع هستند - مثلا طبیبی درشهر . . . هست که از سواد و اطلاع بی‌بهره است و فقط آنچه راکه از پدر خود (که یکی از حکیم باشی‌های عصر خود بوده) شنیده و فرا گرفته عمل مینماید و روزی کمتر از دویست نفرمریض نمی‌پذیرد که نه‌فقط فرصت رسیدگی به‌اظهارات مریض‌ندارد‌بلکه‌وقت نوشتن نسخه هم ندارد و از یك مریض نسخه راگرفته بدیگری میدهد و میگوید این دوا را فلان مریض خورد و خوب شد تو هم بخور انشاالله خوب خواهی شد و طبیب فوق‌الذکر بطوریکه شنیده میشود دارای صد هزارتومان تمول‌است -

اما دکتری که با تحمل زحمات و خسارات چندین ساله امروز متخصص در فن طبابت است و میخواهد مطابق معلومات خود از روی دقت بمریض رسیدگی نموده و پس از تشخیص مرض و معالجه اساسی آن از این راه استفاده نموده و تهیه معاش خود را بنماید کی میتواند با یك ریال و ده شاهی مریض را به پزیرد.

از آنگونه اطبا در مملکت ما زیاد وقدر فن‌طبابت و حیثیات طب را از بین برده که نه اعتقادی برای مریض نسبت به طبیب دیپلمه عالم باقی گذارده و نه امید استفاده برای اطبای حاذق -

بغیر از اطبای فوق الذکر دو طبقه اطبای دیگر در مملکت داریم که باید از آنها نیز انتقاد نمود: یك طبقه اطبای جوان که در خود ایران تحصیل نموده اند و طبقه دیگر اطبای کامل که در اروپا تحصیل نموده اند و اکنون در ایران مشغول طبابت هستند. اطبای جوانیکه درایران تحصیل نموده‌اند بین حکمای قدیم و طبیب‌های تحصیل کرده اروپا معلق مانده از حیث تحصیل و اطلاع چون اندکی به یکی از السنه خارجه آشنا هستند و طبابت بسبك جدید میکنند خودرا میخواهند ازحیث مقام‌باطبای تحصیل کرده خارجه برسانند گرچه از حیث اخلاق و رفتار بعضی از اینها با مرضای خود

خیلی شباهت بحکیم باشیهای قدیم دارند برای نمونه و معرفی اینگونه اطبا کافی است که اخلاق یکنفر ازاطبای یکی از شهرهای جنوب را درنظر بگیریم.

این طبیب تحصیل کرده طهرانست و اندکی بزبان فرانسه آشنا ست تصدیق شش کلاسهٔ ابتدائی را هم دارد تشخیص مرض و نسخه را بزبان فرانسه میتواند بنویسد اما ازحیث عمل و اخلاق با حکیم باشی های سابق هیچ تفاوتی ندارد مثلا در موقعیکه با یك مریض سخت تصادف کند با استخاره تعیین دوا جهة او مینماید.

اینگونه اشخاص چطور میتوانند فن طب را درنظر مردم شریف جلوه دهند ـ کسیکه یکعمر زحمت کشیده و تحصیل نموده که امروز وجه سرشاری اندوخته و تامین آتیه خود را بنماید کی میتوان به او گفت تو طبیب صحیه هستی حق مطالبه وجه حق المعاینه و معالجه از فقرای بدبخت نداری ؟ او از موقع و نادانی وعدم اطلاع مردمان محل استفاده نموده و مشغول اندوختن مال سرشاری از مردمان بیچاره برای آتیه خود میباشد و اگر اتفاقا فقیری از ناچاری بدون تقدیم وجه بایشان مراجعه نمود باحالت عصبانی و بد اخلاقی و فحاشی مریض بیچاره را از مطب خود خارج میکند ـ

اما اطبای تحصیل کرده خارجه که از هرحیث کامل وقدرفن شریف خودرامیدانند بدیهی است اغلب مردمان دانشمند ومطلع وظیفه شناس هم قدراستادی علم واطلاع آنهارا میدانند ـ ولی افسوس که عامه مردم بایشان بچشم همان حکیم باشی سابق و لاحق یك ریالی نگاه میکنند ومعلوم است درموقع مطالبه حق المعالجه اینگونهٔ اطباء عموم سرمیخورند وطبعا بواسطه اینکه نظر اینگونه اطبا به معالجه اساسی مریض است و البته معالجه قطعی و اساسی مستلزم خرج و مصرف دوائی زیاد است مطابق میل عموم نخواهد بود. گرچه بین اطبای دیپلمه خارجه هم اخلاق اروپاییگری رایج و بعضی ازموقع استفاده نموده وبوسائل مختلف درصدد اشتهار خود بر آمده ودراین قسمت راه مبالغه را میپیمایند و کوشش کرده اسم خودراقبل از عملیات لازمه بلندمیسازند دراعلانات جرائدمیتوان خواند فلان طبیب که سنش چهل سال

است که فعلاً تابیست سال مشغول تحصیل ابتدائی بوده و بیست سال اخیر مشغول تحصیل طب و طبابت بوده است مطابق اعلان از بین بیست سال ده سال رئیس بزرگترین مریضخانه برون و هشت سال زیر دست فلان پروفسور بزرگ دنیا ده دوازده سال هم معادل فلان جراح معروف بوده پنج سال هم در فرنگستان سیاح بوده . فکر نمیکند که از خوانندگان این اعلان یکی پیدا شود که بتواند بر روی هم حساب کند که ازچهل سال عمر چگونه می توان موفق باین سابقه هابود؟

این قسمت را خود بنده دو سال قبل که یکی از اعضای هیئت ممتحنه اطبای اصفهان بودم سیر نمودم آن موقع امتحان اطبای غیر مجاز نواحی شهر در اصفهان بود قانون امتحان اطبای مزبور که پنج سال قبل اعلان شده بود بدین طریق بود که هر طبیبی بتواند در موقع امتحان ثابت کند با مدارك و استشهاد که ده سال متوالی دارای مطب شخصی بوده میتواند در امتحان حاضر شده تصدیق بگیرد در صورتیکه سنش کمتر از بیست وپنجسال نباشد. جوانی بیست و هفتساله (ورقه استشهادی) در جلسه امتحان ارائه داد که ده سال متوالی دارای مطب شخصی بوده : معلوم میشود او از هفده سالگی دارای مطب و مشغول طبابت بوده و چون مطابق مقررات استشهادی هم بطرز فوق‌الذکر از اهالی داشت و سنش هم مقتضی بود در جلسهٔ امتحان حاضر شد وتصدیق گرفت .

وقتی که بواسطه تأسیس مریضخانه به چهارمحال رفتم دیدم همین جوان در آنجا مشغول طبابت است و برای تهیه مریض هم چند نفر دلال آماده کرده که به آنها تومانی دوریال حق دلالی میدهد پس از دقت درسابقه جوان مزبور فهمیدم که این آقا تا سن شانزده سالگی تعزیه خوان و فهرست گردان تعزیه بوده و بعد از آن پس از شناختن حروف بر سبیل اتفاق شاگرد دندانسازی شده و دوسال قبل هم تصدیق دندانسازی گرفته و در نتیجه دوسال زحمت می‌بینید مردم بیچاره چهار محال نان ندارند که بفکر اصلاح دندان‌خود بیفتند آنهم در نزد ایشان که‌کاملا مردم از سوابقش مطلع وازین فن‌نمیتوان پولی گردآورد اینست‌درفکر طبابت می افتد و درصدد تنظیم ورقه استشهادیه در محل بر میآید و پس از تهیه استشهاد فکر میکند که باید از همین اشخاص و محل آنها که استشهاد مرا مهر نموده اند درراه طبابت وشل و کور کردن آنها پولی گرد آورد. مخصوصا در اثر نادانی وعدم اطلاع اهالی چهارمحال

و با مساعدت دلالان محلی که با او بمناسبت (الجنس الی الجنس یمیل) اتحاد دارند به آرزوی خود نائل که بعلاوه نظر کردن بجیب مریض مشغول کندن جیب مرضای بدبخت و اهالی بی اطلاع چهار محال است —

پس از اینهمه معایب ونواقص که عرض شد دیگر چه انتظار میتوان داشت ؟ چه ایرادی میشود که مایه همکاران خود بگیریم ؟ چه راه اصلاحی در پیش داریم ؟ من از تشکیل و تشریح کردن سوء رفتار ومسابقه اینگونه اطباء عاجز ودر نوشتن معایب و تنقید از آنها هم فائده نمیبینم .

بنده بکلی مأیوسم که شخص بتواند از نوشتن وگفتن این قسم معایب نتیجه بگیرد زیرا آنها دارای سواد واطلاعی نیستند که ازمطالعه اینگونه مقالات خجلت کشیده یا تنبیه شوند اینست که بهتر آن‌دانستم که ازسوء اخلاق ورفتارمردم نسبت به فن طب و امتیاز ندادن آنها بین اطبای تحصیل کرده عالم جدید و حکیم باشی های قدیم سخن رانده بلکه از این راه مردم را بیدار نمایم که بدست خود حکم قتل خود را استشهاد نکرده و امضاء ننمایند .

بعقیده بنده تا مردم پی بحقوق خود نبرده و وظیفه طبیب را نسبت به مریض وهمچنین وظیفه مریض‌را نسبت بطبیب نشناخته اند پرسش‌دزدیب از جیب مریض درجامعه حکمفرما و ترک نخواهد شد .

ای اروپا خواهان

چندیست که دل بغرب دادید چه شد ؟

واندر پی غربیان فتادید چه شد ؟

بر خدمتشان میان ببستید چه گشت ؟

بر مدحتشان زبان گشادید چه شد ؟

تا کی و تا چند ؟

تا کی سوی غرب رهنمون خواهی بود ؟

تا چند ز غربیان زبون خواهی بود ؟

گو زانکه چو بوزینه مقلد باشی

از جرگه آدمی برون خواهی بود

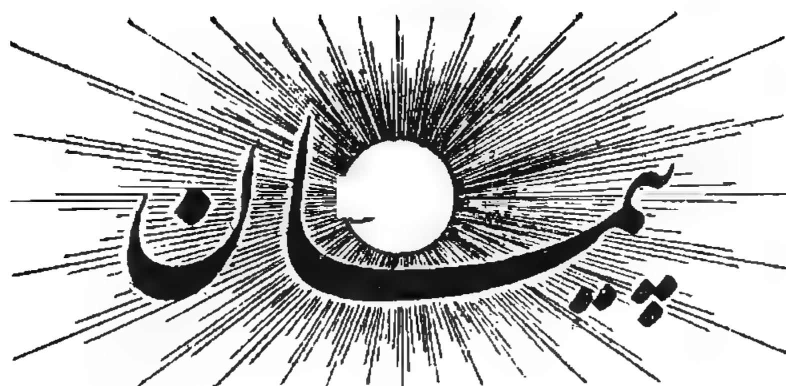
تبریز رضا صدیقی نخجوانی

از خوانندگان پیمان

زیر این عنوان تکه هائی را که گاهی از خوانندگان پیمان میرسد چاپ میکنیم .

اروپائی امانت را با خیانت ظلم را با عدل انصاف را باحرص وتعدی عفت نفس را با شهوت و خود پرستی در هم سرشته وازآن یک تمدنی بیرون آورده که از این تمدن نه خود او و نه دیگران نمیتوانند راه‌فرار و نجاتی پیدا نمایند . خیلی بجا وخوب بود عوض تجهیزات روز افزون و تحمیلات صبر و تحمل شکن بملل همان تمدنگران ترقی نواز دست بدست داده یک راه فراری از این مهلکه برای بدست آوردن مأمنی درمریخ و ماه‌موافقت و معاضدت مینمودند که گرسنگی اقلا با امنیت وآسایش خیال دسترس بشر گردد.

یادم آمد حکایت آن گوساله که از خردسالی آن را بیاددارم از پله‌ها بپشت‌بام بالا رفت ودو مرتبه پایین آمدن را نتوانست بی‌دربی چرخ میزد راه خلاصی پیدا نمی کرد تامیرسید بلب بام‌ازترس افتادن وشکستن سرو دنده عقب میگرفت بسیار خنده آور بود بیچاره راه بالا رفتن را بدست آورد اما امنیت را از دست داد . پیروان‌این تمدن کژدم صورت یا بقول آقای کسروی سیاست گران آدمخوار اگر باندازه یک در صد توانائی سیاسی خود قایل بعلم اخلاق و بشر دوستی بودند چهرهٔ زشت و ترسناک غول بیکاری این طور هول وهراس در دلها نمی افکند . علی فرهی طبیب مراغه



عمو عمه خالو خاله

۱ ـ چنانکه در پیمان هم نوشته بودید در بختیاری عموماً مادر را دای خطاب می کنند ودر حدودما شاید در اصفهان هم خاله رادایزه می گویند . شاید فاصله آوردن زاء مابین دای وهـاء که بنا بتحقیقات آقای کسروی از ادات تشبیه است برای رفع اشتباه با دایه باشد . شاید هم دای کلمه جداگانه وزه که درموقع تحسین وآفرین استعمال می کنند کلمه جداگانه باشد که دایزه در اصل مرکب از این دو کلمه باشد ، زیرا در فرهنگها زه را بمعنی خوب و خوش هم نوشته اند . شاید هم زه از ماده زاییدن باشد و دایزه بمعنی این باشد که با مادر همزاد واز یك پدر یا مادر زاییده شده اند . بهرحال شبهه نیست که دایی و دایزه از دای مشتق و دایزه بمعنای خاله در فارسی معمول است .

۲ ـ بی بی را بعمه اطلاق کردن که آقای کسروی نوشته اند در تبریزمعمول است گمان می کنم جز تجلیل مبنایی نداشته باشد . چنانکه در بسیار جاها پدر را آقا و مادر را خانم خطاب می کنند . در رحلهٔ ابن بطوطـه چاپ مصر در جزو اول آن صفحه ۲۰۳ از مسجدی در

خدود هرمز نام می برد که معروف بمسجد بی بی مریم بوده ودر آنجا بی بی‌را به «حرة» معنامی کند(۱) . از اینجا معلوم می شود که درشش هفت قرن قبل مثل امروزه بی بی را در مقابل کنیز و بمعنای امروزه استعمال می کرده اند .

۳ ـ عمو را در بختیاری « تاته » خطاب می کنند و اولاد عمو و بنی اعمام را ولو با فاصله باشد « تاته‌زا » می گویند. ولی من‌مردد که آیا اولاد عمه را نیز « تاته‌زا » می گویند یا نه . اگر چه من زبان خارجی نمیدانم ولی‌این را می دانم که در فرانسه عمه وخاله را «تانت» می گویند . در انگلیسی نیز نزدیك بآن تلفظ می کنند . و چون‌مسلم است که اصل زبان‌های اروپائی و زبان لاتین با فارسی یکی بوده پس شباهت ظاهری « تاته » با « تانت » محض تصادف نخواهد بود و شاید اگر از این راه جستجو شود معنی‌فارسی عمو وعمه بطور یقین‌بدست بیاید چنانکه بی شبهه دایی و دایزه فارسی خالو و خاله است.

چهارمحال وحدت

. در سرابان خاله را له له می گویند

نقوی پاکباز

---

(۱) در تاریخ بیهقی همیشه زنان خاندان غزنویان را با لقب « حره » یاد می کنند گویا آن نیز «بی بی» بوده که در نوشتن به « حره » تبدیل‌می‌شده زیرا این عادت از بیهقی ودیگر نویسندگان بآن زمان معروف است که کلمه‌های فارسی را در نوشتن تبدیل بعربی می کرده اند . چنانکه علی خویشاوند را « علی قریب » می نوشتند .

« پیمان »

زبان فارسی

—۲—

این یکرشته گفتارهای خودرا بوزارت جلیله
معارف هدیه می سازم **کسروی**

زبانهایی که ما امروز می شناسیم و ازهریکی کم یابیش آگاهی داریم هر کدام درآمیخته و پدیدآمده ازچند زبان باستان می باشدکه آن زبانها امروز ازمیان رفته .

مثلا زبان فرانسه از درآمیختن لاتین بازبان بومی گال پدیدآمده سپس کلمه‌های دیگری برآن افزوده شده . زبان انکلیسی از درآمیختن زبان آنکلوساکسون با لاتین پیدا شده .

زبان ارمنی ازسه ریشه پدیدآمده بدینسان که ارمنیان زبانی از بالکان همراه آورده‌اند وچون بارمنستان رسیده‌اند بامردم اراتو بهم پیوسته‌اند و دوزبان هم یکی گردیده سپس‌هم کلمه‌های فراوانی ازپارسی برآن افزوده شده .

تاریخچه زبان فارسی‌هم آنست که مردم ایریا آری چون در « ایران ویج » که میهن دیرین ایشان و جایی در سرزمینهای یخ بندان شمال بوده نشیمن داشتند با زبانی که می توان ما در زبانهای آریایی امروزی دانست سخن می گفتند وچون ازآنجا کوچیده به پشته ایران آمدند در این پشته بومیانی نشیمن داشتند که بازبانی یا بازبانهایی سخن‌می گفتند ناگزیر دومردم بهم‌درآمیخته دو زبان‌نیز یکی گردیده و بدینسان ایرانیان و زبان ایرانی پدیدآمده .

مقصود از این گفته‌ها آنکه یکزبانی می تواند از درآمیختن چند زبان پدید آید · چیزیکه هست چون آن چند زبان بهم درآمیخت و زبان نوینی پدید آمد این زبان نوین باید استقلال پیدا کند و جداگانه باشد . بدینسان که دیگر درهای خودرا بروی زبانهای بیگانه بسته کلمه نپذیرد اگرچه ازآن زبانهای مادر خود باشد (مگر باشرطهای خاصی) .

مثلازبان فرانسه که گفتیم‌ازلاتین وزبان بومی گالان‌پدیدآمده امروز دیگر نمی‌تواند کلمه‌های بیگانه پذیرد اگرچه ازلاتین یااز زبان گال باستان باشد بلکه باید بهمان کلمه‌هایی که تاکنون دارد بسنده نماید .

خواهید گفت : جهت چیست ؟ .. می گویم . جهت‌چندچیزاست یکی استقلال زبان · زیرا هرزبانی که درهای خودرا بروی کلمه‌های بیگانه نه بست از استقلال بی بهره می شود . چنانکه هرمردمی که درهای کشور خودرا بروی بیگانگان نه بست استقلال خودرا ازدست‌می دهد.

برای‌مثل : زبان فرانسه امروز برای‌خود دستور (گرامر)خاصی دارد و سی‌هزار گمابیش‌هم کلمه دارد پس اگر کسی بآموختن آن زبان پرداخت دستورآن‌راخوانده از کلمه‌ها نیز همگی را یا باندازه‌ای که در سخن گفتن و کتاب‌خواندن دربایست است یاد میگیرد .

ولی اگر درهای‌آن زبان بروی زبان‌آلمانی یا انکلیسی باز باشد که هرنویسنده یاگوینده فرانسه‌ای‌بتواند بهراندازه که‌میخواهد کلمه‌ها و جمله‌های آلمانی یا انکلیسی درگفتگو یا درنگاشهای خود بیاورد درچنین حالی بی گفتگوست که یادگیرنده زبان فرانسه باید انکلیس

یا آلمانی را نیز یاد گرفته باشد و گرنه از زبان فرانسه بهره‌ای نخواهد برد.

جهت دیگر آنکه هر زبانی باید کرانه پذیر (محدود) باشد که گوینده و شنونده هردو بکلمه‌های آن آشنا باشند و بدینسان مقصود یکدیگر را دریابند. ولی اگر زبانی کرانه ناپذیر بود وهر گوینده‌ای حق داشت که در گفتگوی خود پیاپی کلمه‌های نوینی از زبان‌های بیگانه در آورد درچنین حالی ناگزیر است که شنونده از فهم مقصود درمی‌ماند.

این گرفتاریهایی که امروز درزبان‌فارسی پدیدآمده مارااز دلیل دیگر بی‌نیاز می‌گرداند. زیرا در نتیجه‌آنکه درهای این زبان بروی کلمه‌های عربی باز است زبان‌ما از استقلال افتاده. واینست که‌هر کسی که امروز میخواهد فارسی بیاموزد تنها به خواندن دستور فارسی و یاد گرفتن کلمه‌های‌فارسی بسنده‌نمی‌تواند کردبلکه ناگزیراست که‌صرف و نحو عربی‌راهم‌نیك یاد گرفته مقدار انبوهی از کلمه‌های عربی را دانسته باشد. واین خود رنج بزرگی است که همه کس از عهده آن برنمی‌آید. واز اینجاست که کسانی پس‌از چهل‌سال‌زندگی بازهم‌فارسی را غلط می‌نویسند و هرروز کشاکش غلط ودرست در میان می‌باشد. هنوز در وزارتخانها گفتگو در باره چگونگی کلمه‌های «تقاضا» و «تماشا» و «تمنا» و «مأیوس» و مانند اینها بر پاست وکار به «متحد المآل» می‌انجامد. هنوز برخی مدیران روزنامه «قطاع‌الطریق»رامفرد دانسته «قطاع‌الطریقها» جمع‌می‌بندند. هنوزبجای «غیظ» بمعنی خشم کلمه «غیض»بکار می‌برند. هنوز مدیر یك دبیرستان بجای ثقة‌الاسلام «سقط‌الاسلام» می‌نویسد.

از سوی دیگر چون زبان کرانه ناپذیر گردیده اینست که‌درخور

فهم نیست وهر کتابی را جداگانه باید یاد گرفت ·

کلیله ودمنه بهرامشاهی را باشاهنامه فردوسی پهلوی‌هم‌بگزارید.
آیا می‌توان گفت که زبان هردو کتاب یکیست ؟ ..

آیا کسیکه فارسی را ازروی شاهنامه یاد گرفته می‌تواند کلیله‌را هم بخواند و بفهمد ؟ کنون‌هم تکلیف چیست؟ آیا کسیکه‌درآرزوی فارسی آموختن است فارسی کلیله را بیاموزد یا فارسی شاهنامه را ؟ اگر شاهنامه فارسی است پس کلیله چیست ؟ آیا یك کسی تا چندسال درس بخواند که‌هم‌شاهنامه‌رابفهمد وهم کلیله و دمنه را ؟ ..

داستان یکزبانی با کلمه های بیگانه داستان یکمردمی (ملتی) است با مردمان بیگانه · چنانکه یکمردمی‌سرحد هایی برای میهن خود برپا کرده کسان بیگانه‌را بمیان خود راه‌نمی‌دهند مگر باشرطهایی هر زبانی نیز باید با کلمه های بیگانه همان رفتار را پیش گیرد و در های خود را بروی آن کلمه ها بازنگزارد.

ناگفته‌پیداست که دوچیز جداگانه ازهم‌باید باهم‌درنیامیزند .
مثلا خاك فرانسه با خاك اسپانیا سرحدی در میانه دارد وآمدو شدازاین سوی بانسوی آزاد نیست . اگر کسی ایراد گرفته بگوید این سرحد برای‌چیست؟! برای چه سرحدرا برنمیدارند که مردم ازآدانه آمدوشد کرده درآمیزند ؟ !

پاسخ چنین ایرادی آنست که تافرانسه فرانسه واسپانیا اسپانیاست باید آن سرحد باشد و اگرسرحد از میان برداشته شد دیگرنه فرانسه فرانسه‌است ونه اسپانیا اسپانیاست .

در بارهٔ فارسی وعربی نیز تا این دو زبان از هم جداست باید‌در

میانه سامانی باشد وگرنه فارسی فارسی نخواهدبود چنانکه امروز نیست.

وانگاه زبان جز از فارسی تنها عربی نیست صدها زبانهای دیگر هست. بهمان‌دلیل که عبدالحمید کاتب(مترجم کلیله بهرامشاهی)خودرا آزاددانسته که دست بقاموس عربی یازیده نوشتهای فارسی خودرا پراز کلمه‌های عربی سازد کسانی هم امروز می توانند دست بدیکسیونر فرانسه یازیده نگارشهای فارسی خود را از کلمه های فرانسه پرسازند . آنروز دورهٔ عرب بود امروز هم دوره اروپاست - آیا کسانی که بسر عبد الحمید کاتب ایراد ندارند براین کسان چه ایرادی خواهند داشت ؟!

راستی اگر درآغاز مشروطه دانشمندانی جلوگیری از جوانان بلهوس نمیکردند امروز یك‌نیم بیشتر کلمه های زبان مااروپایی بود . من هنوز فراموش نکرده‌ام آن‌شعرها را که‌یکی بعنوان نمونه ادبیات نوین در روز نامه‌ای چاپ کرده‌بود :

شب تاسحر نیارم از آسمان دو من را
زین آرزو که گیرم‌دردست‌دست‌رن‌را

. . . . .

گر دکترم تو باشی‌راحت کشم له‌بن را

آرزو دارم بدانم که دانشمند گرامی آقای میرزا محمد خان قزوینی که بازبودن درهای فارسی رابروی عربی‌عیب نمیدانندوبهترین نگارش پارسی آن را می‌شمارند که سراپای آن کلمه عربی باشد و برنگارشهای‌من ودیگران ایرادمی گیرندآیا ایشان چه ایرادی باین جوانان دارند؟ درجائیکه خود ایشان بمناسبت آشنایی بزبان عربی حق

خود میدانند که نه تنها کلمه های عربی بلکه جمله های عربی نیز در نکارشهای پارسی بکار برند آیا جوانی که بزبان فرانسه یاروسی یاانگلیسی آشناست حق نخواهد داشت که در نکارشهای خود کلمه های این زبانها رابکار برد؟ آیادرچنین حالی از فارسی چه نشانی باز خواهدماند؟!

زبان نه هرچیز دیگر: همین که سامانی برای خود ندارد نابود خواهد شد. کسی یک من شیر خریده و در دیگی بخانه آورده آن شیر تا هنگامی شیر است که در دیگ بسته باشد و کسی چیزی بان درنیامیزد وگرنه اگر در دیك باز باشد و کودکان یکی یك کاسه آب بروی آن وارونه کنند و دیگری چند مشت خاك بریزد و سومی شیره یا سرکه بان در آمیزد آیا باز شیر شیر خواهد بود؟!

اگر زبان برای فهمانیدن معنی هاست این چگونه می تواند بود که هر روز دسته دیگری از کلمه های بیگانه درآن پدیدار شود؟!

گذشته از همه اینها آیا مردمان اروپا با زبانهای خود چه رفتار می کنند؟ آیا زبان فرانسه که گفتیم از لاتین وزبان بومی گال پدید آمده امروز هم می تواند درهای خودرا بروی کلمه های لاتین بازنماید بدینسان که هرنویسنده ای حق داشته باشد بهر اندازه که میخواهد کلمه های نوینی از لاتین برداشته پیاپی جمله های لاتین بکار برد؟! اگر یك نویسنده این چنین کاری کرد اورا دیوانه نمی خوانند؟!

برای آنکه مطلب هرچه روشن تر گردد باید تاریخچه در آمیختن فارسی را باعربی یاد کنیم:

چنانکه گفتیم کسانی می پندارند که این درآمیختگی فارسی با عربی نتیجه اسلام پذیرفتن ایرانیان است یا اینکه عرب ایرانیان را ناگزیر

از پذیرفتن این کلمه‌ها کرده‌اند. این پندار پاک خطاست و چنانکه گفتیم این در آمیختگی فارسی با عربی جز نتیجه ندانی پارهٔ ایرانیان مسلمان نیست.

باید دانست که دو زبانی چون باهم ارتباط یافتند از کلمه‌های یکدیگر برمیگیرند. بدینسان که هر یکی آنچه را که ندارد از دیگری برمیگیرد. در باره عربی و فارسی نیز در آغاز اسلام این ترتیب پیش آمد که چون باهم ارتباط یافتند یکرشته کلمه هایی را عربی از فارسی برگرفته یکرشته کلمه هایی رانیز فارسی ازعربی برگرفت (چنانکه در این باره شرحهایی در فقه اللغة و دیگر کتابها نوشته‌اند)

تا قرن دوم و سوم هجری بیش از این اندازه درآمیختگی میانه دو زبان نبوده. ولی کم کم در زمینه پارسی داستان دیگری پیدا گردیده و آن اینکه ایرانیان اسلام پذیرفته کسان بسیاری بیاد گرفتن زبان عربی وعلوم عربی پرداخته‌اند واین کسان بردو دسته بوده‌اند: دسته ای ابوالفتح بستی و صاحب عباد و بدیع همدانی و قابوس وشمگیر و مانند اینان که عربی را خوب یاد گرفته درآن زبان شعر سروده یا کتاب نوشته‌اند. دسته دیگر آنانکه عربی را تا آن اندازه‌ها یاد نگرفته وچون درسرشت آدمی است که هنرنمایی کند این نیمه سوادان هم هنر عربی دانی خودرا بدینسان نموده‌اند که فارسی نوشته یاشعر فارسی سروده ولی کلمه‌ها و جمله های عربی بسیار بآن درآمیخته اند تا بدینسان عربی دانی خودرا بمردم نشان داده باشند.

درست مانند آنکه امروز فرانسه یاانگلیسی دانان بردو دسته‌اند. دسته ای آقا میرزا محمد خانبها در که در انگلیسی کتابهانوشته‌وآقای دکتر افشار که‌در فرانسه تالیف کتاب نموده‌وآقای اعتصام‌زاده که بفرانسه

شعر سروده وماننده اینان . دسته دیگر آنانکه جز نیمه سوادی از فرانسه یا انگلیسی ندارند و بیش از این نمی توانند که فارسی گفته یانوشته پیاپی کلمه ها وجمله های فرانسه یا انگلیسی بکار برند وبدینسان هنر خود را بمردم نشان بدهند .

درباره عربی نیز در زمان ما آقای حاجی میرزا ابوعبدالله مجتهد زنجانی در آن زبان تالیف می نماید و در شام چاپ می کند . لیکن فلان آخوند قباله نویس بیش از این نمی تواند که در قباله نوشتن در هر کجا توانست جمله های عربی بکار برد وبدینسان عربی دانی خودرا بروی مردم بکشد .

علت نخستین گرفتاری زبان فارسی که امروز باین سختی رسیده جز این بلهوسیهای بیخردانه یکمشت نادان نبوده چیزیکه هست کم کم رواج آن بیشتر گردیده وداناونادان همه آن شیوه نویسندگی را پذیرفته اند . مگر فردوسی وابوعلی سینا و ناصر خسرو وبرخی دانشمندان دیگر که چون زشتی آن شیوه را می دانسته اند از اینجا تا توانسته اند پرهیز از آن نموده اند . لیکن از آن سوی چندان کار آن شیوه بالا گرفته که نگارشهایی همچون کلیله و دمنه بهرامشاهی وتاریخ وصاف و درهٔ نادری پیدا شده که خود ننگ زبان پارسی باید شمرد.

این کسان از یکسوی زبان فارسی را آلوده و تباه ساخته و بدینسان گرفتاریها برای ما آماده نموده اند . از سوی دیگر نادانی وکج اندیشی خودرا بروی جهانیان کشیده اند . چه اگر نادان و کج اندیش نبودند باری این میدانستند که یکزبانی رابدینسان بازیچه هوس نباید ساخت .

کسروی

در پیرامون شمیران و تهران

شاید خوانندگان پیمان می دانند که یکی از نگارشهای من که چاپ یافته دفترچه ایست در بارهٔ معنی دو نام « شمیران » و «تهران» و پاره موضوعهای دیگر و در انجا در سایه یکرشته گفتگوهای علمی باین نتیجه رسیده ام که « تهران » بمعنی گرمگاه و « شمیران » بمعنی سردگاه است و اینکه « شمی » یا « سمی » یا « زمی » بمعنی سرد است و در هر نام آبادی که این کلمه پیدا شود انجا سرد سیر باید بود . بر عکس کلمه « قه » یا « که » یا « گه » یا « ته » بمعنی گرمی است و هر نام آبادی که دارای این کلمه باشد انجا گرم سیر باید بود .

در آنهنگام که آن دفترچه را نوشتم باهمه دلیلهایی که در دست داشتم باز گاهی دلنگران بودم که مبادا در آن جستجو های خود گمراه بوده باشم . ولی پس از چاپ دفترچه یکرشته دلیلهای دیگر بدست آمده بخوبی روشن ساخت که من در آن جستجوها جز راه راست نه پیموده ام و به نتیجه بسیار درستی رسیده ام و اینك آن دلیلهایی که سپس بدست آمده یکایك می شمارم :

۱ ـ در زمستان ۱۳۰۸ که در همدان درنك داشتم واز نامهای آبادیهای انجا جستجو می کردم در بیشتر نامها چنین رویداد که من از خود نام پی بسردی یا گرمی انجا می بردم واین در یافت من بجا در می آمد از جمله « کهارد » و « قهاوند » را گرمسیر گفتم وبجا در آمد . « قهورد » را گرمسیر گفتم تردید پیدا شد دوست ارجمند ما آقای اقبالی که در آن روز درزمینه جستجو از نامهای آبدیها همکونه

یاوری ازمن داشت و امروز هم در بارهٔ‌نشر پیمان و آیین کوششهای رادمردانه می نماید برای‌دانستن گرمی یا سردی دیه قهورد بسراغ خداوند دیه رفته و این‌نتیجه‌را بدست آوردند که قهورد نه یك دیه بلکه دو دیه است و هر دو آبادی درجائیکه کم‌آبی نهاده واز آبادیهای پیرامون انجا گرمتر است .

در میان آبادیهای پیرامون اسد اباد دیهی را بنام «شمیران» یاد نمودند . من اورا سردسیر میدانستم ولی گفته شد همهٔ جایگاه اسداباد گرمسیر است وچون سپس ازهمدان باسدآبادرفتم ودرباره این‌آبادی ازمالیه پرسش کردم‌دانسته شد که‌باهمه گرمی جایگاه اسد آبادسمیران چون در پشت کوه نهاده سردسیر است .

۲ ــ پس ازانتشار دفترچه یکی ازشرقشناسان دانشمند شوروی که عضو آکادمی لنین گراد می باشد شرحی بروسی دربارهٔ آن‌جستجو های من در زمینه شمیران وتهران نوشت که آن شرح بدستیاری‌دوست دانشمند ما آقای طالب زاده بفارسی ترجمه و در یکی از شمارهٔ های سال ۱۳۱۱ مجله ادبی ارمغان چاپ گردید وچون زبان شناسان‌دانشمند شوروی راه نوین شگفتی در زبان شناسی باز کرده اند که بنام « تئوری یافثی » نامیده میشود بعقیدهٔ آن شرقشناس دانشمند شوروی جستجو های من در زمینه شمیران وتهران از هر بارهٔ درست وبجاوبا تئوری یافثی نیز سازگار می باشد .

۳ ــ در آن دفترچه که یازده شمیران یاسمیران‌یاسمیرم شمرده شده‌در بارهٔ یکی از آنها که سمیران‌فارس‌باشد از گفته‌ابن بلخی نقل کرده‌ام که این سمیران برخلاف معنائی که بران می شماریم گرمسیر است و این خود اشکالی در آن جستجوها بوده .

پس از چاپ دفترچه مسیو واسموس معروف آلمانی که از زمان جنگ جهانگیر درجنوب میزیست وبازبان فارسی آشنا گردیده بود آن دفتر چه را خوانده نامه ای با خط خود بفارسی بعنوان من نوشت که در آنجا در باره سمیران فارس چنین می نگارد: «سمیران فارس نیز جائی واقع است که از باقی دهات آن سامان بالاتر است ویقیناً سخن شما در باره معنی آن ده نیز درست وبجاست» سپس مسیو واسموس به تهران آمده با من رابطه دوستی یافت ودر باره سمیران می گفت که در زمان جنك جهانكیر كه در فارس گردشهایی كردهانجارادیده است وجایی سردسیر می باشد . پس دانسته شد که نوشته ابن بلخی درباره گرم بودن آنجا بیجا بوده ودریافت من در باره معنی کلمه ازهر باره درست می باشد .

مسیو واسموس در نامه خود یکرشته ازنامهای آبادیهای فارس را شمرده ومعنی آنها را از من خواسته بود در تهران نیز چون عازم آلمان بود تاریخچه شیروخورشید راازمن گرفت که با دفترچه شمیران وتهران ترجمه بالمانی نموده دربرلن چاپ نماید . ولی پس ازرسیدنش بالمان چندی نگذشت که بدرودزندگی گفت که نهاو مجال آن ترجمه را یافت ونه من توانستم معنی آن نامها که پرسیده بود وپس ازجستجو پیدا کرده بودم برای او بنویسم .

٤ _ آقای میرزا محمد علی بهجت که اکنون سمت ریاست معارف دزفول را دارند تادو سال پیش درزمینه زبانهای بومی کوشش وجستجو داشتند وبرای این کار سفرها می نمودند از جمله سفری بلرستان کرده بودند ازآنسفرخود درنامهای بعنوانمن چنینمی نگارند :

« در قسمت ییلاقی لرستان محلی است دارای باغات با صفا معروف به سمیرم و بفاصله بیست فرسخ در قسمت قشلاقی محلی است معروف به تیرانشاه وبعقیده من برای تأیید نظریه شمادروجه تسمیه شمیران وتهران بی فائده نیست » .

چنانکه آقای بهجت دریافته‌اند این خوددلیل دیگری بردرستی آن معنی هاست که در آن دفتر برای شمیران و تهران یاد کرده شده چه نا گفته پیداست که‌این نامگزاریها بیجهت نبوده واین‌نامهای آبادی که امروز در نزد ماچون سنگی میان‌پرو بی مغز می نماید هر کدام معنایی داردوخودبمناسبت آن‌معنی نامگزاری شده.

۵ ـ در دفترچه‌در باره‌سمیرم سپاهان چنین نگارش رفته :« بلوك سمیرم سپاهان چندان خنك نیست ولی میتوان گفت خود دز سمیرم که اکنون ازمیان‌رفته وجایش پیدا نیست ازدیگر جاها خنکتر بوده‌است» این آگاهی از گفته یکی ازدوستان سپاهانی بدست آمده بوده که آن زمان نگاشته شده . سپس در روزنامه ایران آزاد که در سه سال پیش باردیگر انتشار می یافت ونا گهان تعطیل کرد شرحی دربارهٔاین سمیرم دیده شد که برای مقصود مابهتر ونزدیکتر می باشد . درآنجا چنین گفته میشود که سمیرم گذشته از آنکه نام بلوکی یا بلوکهائی است قصبه اینیز بااین نام‌هست(که شاید دز معروف‌سمیرم در آنجابوده) . دربارهٔ قصبه می نویسد یك هزار خانه بیشتر دارد و در دامنه کوهی نهادهٔ دزی بنام « نارنج قلعه » دارد (که گویا جانشین یا بازمانده‌همان دز سمیرم میباشد) . می گوید دز برروی کوه به بلندی صد ذرع‌است. در باره هوای سمیرم میگوید سردسیر و یکهواست فصل تابستان

هوای بسیار خنکی دارد وزمستان آن معتدل میباشد همیشه آبهای سرد دارد که نیازی به یخ و برف ندارد.

۶ ـ دوست دانشمندما آقای بهمنیار می گویند در کرمان رودی را « تهرود » می نامند . ازروی آگاهیهایی که دراین زمینه داریم میتوان گفت اصل کلمه « کهرود » بوده بمعنی رود گرم . ولی باید دید آیا آن رود گرم است و با این معنی سازش دارد یانه . اگردوستان کرمانی ما آگاهی دراین باره دارند بنویسند درپیمان چاپ شود.

۷ ـ یکی از ییلاقهای شهرمشهد « شاندیز » خوانده میشود و کسانی آنرا « شاهاندز » می نویسند . ولی می توان پنداشت که اصل کلمه « شمیدز » بوده « شمدز » « شامدز » « شاندز » گردیده و معنی آن « دزسرد » می باشد . چنانکه « شمیدز » دیگری درنزدیکی سمرقند بوده که ما یاد آنرا دردفترچه کرده‌ایم.

۸ ـ درپایان گفتار این نکته راهم بنویسم که کسانی نه‌تنهامعنی نامهای آبادیها را ندانسته افسانها می بافند بلکه گاهی از روی پندارهای نابجای خود شکل نامها را نیز تغییر می دهند. از جمله در کتاب تاریخ گیلان سید ظهیر که رابینو چاپ کرده چون مولف اصل کلمه شمیران را « شمع ایران » می دانسته اینست که درهمه جاکلمه را تحریف نموده « شمع ایران » نوشته که شاید بسیاری از خوانندگان مقصودرادرنیافته چنین پندارند که شمع ایران جای دیگری جز ازشمیران بوده است.

بمناسبت این اشتباه سید ظهیر بیاد شعرهای آقای میرزا تقیخان دانش شاعرمعروف شیرزای که اکنون درتهران همشهری ماست می افتم که دربارهٔ تهران می گویند :

نام تهران زانکه ته ران بوده‌اند
بیم خصم اندر زمین بغنوده‌اند
مولوی گوید چه خوش بوده‌است پی
درزمین چون خانهای اهل ری(۱)

درباره شمیران می گویند :

دان شمیران شمع ایران بوده است
هان نه پنداری که ویران بوده است

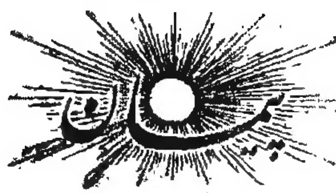
در ابومسلم‌نامه که ورقی از آن بدست نگارنده افتاد بجای «شمیران» که شکل درست کلمه است همه‌جا « شمران » نوشته می گوید کسی از نژاد شمرذی‌الجوشن درآنجا نشیمن داشته وبنام اوآنجا را شمران می‌خوانده‌اند و داستانی نقل می کند که ابومسلم برسرآن نوادهٔ شمر رفته وبا اوجنك کرده است .

ولی شمیران در ایران بیش از بیست جاست . پس باید گفت فرزندان شمر درایران پراکنده بوده‌اند . ازاینجا اشکال فراوانی بی‌اندازه امامزاده‌ها در ایران نیز حل می‌شود . زیرا یقین است که فرزندان شمر درایران بیکار نه نشسته پیاپی امامزاده برای‌ایرانیان درست می کرده‌اند .

کسروی

---

(۱) اشاره بداستان زیر زمینهای مردم ری است که مولوی در مثنوی یاد آن کرده . نیز در مرآت البلدان شرح آن داده شده . باید پرسید اگرجهت نامگزاری این بوده پس چرا ری را «تهران» نخوانده‌اند و تهران را بااین نام خوانده اند ؟ !



سپاسگزاری

خدا چون بنده‌ای را فیروزمند گرداند نیکمردان را بیاری او بر می انگیزد.

ای نیکمردانی که در جنوب و شمال و شرق وغرب در ایران وبیرون ایران بیاری‌ما برخاسته‌اید وبا کدلانه می کوشید هان‌نه‌پندارید که ما قدر آن تلاشهای شما را نمیشناسیم. قدرشناسی ما این بس که آن تلاشها را گواه پشتیبانی خدا میشناسیم و بر فیروزی خود در اینکار امیدوارتر می گردیم. خدا یارتان باشد که بما یاری دریغ نمیدارید.

کسروی

از تبریز

مژده ـ اندوه

از تبریز هر چه کاغذ هایی در این آخر ها میرسد مژده واندوه راباهم دارد. اما مژده: توقف دو ماه و نیم واعظ دانشمند آقای میرزا شمس‌الدین در تبریز و آن وعظهای گرانبهای ایشان در سراسر شهر جنبش دیگری‌پدید آورده و بازار دینداری و خدا پرستی را رونقی از نو بخشیده. چنانکه‌از سالها در تبریز مانند چنین جوش وجنبشی پیدا نبوده.

همانا قوت باطنی دین و بیانات شیرین وشیوای واعظ جوان واستعداد خدا دادی همشهریان ما هرسه دست بهم داده وچنین نتیجه را پدید آورده است ما خرسندیم که از یکسوی این دوست دانشمند نزد همشهریان ما

آسخت گرامی افتاده که همه زبان بستایش باز کرده اند . هم از سوی دیگر پذیراییها و جوانمردیهای همشهریان مایه رضایت آن دوست دانشمند بوده که در مکتوب خودشان شکر گزاری میفرمایند .

تبریز از واعظین شیوا بیان خالی نیست ولی چنانکه معروفست در هر گوینده اثری دیگر هست بهرحال ما سخت خورسندیم و امیدواریم که پس از سالها افسردگی که در نتیجه هیاهوی اروپاییگری دربساط دینداری و خدا شناسی در ایران رویداده تبریز ما نخستین شهری باشد که بار دیگر برونق آن بساط خدایی بکوشد .

بویژه که این پیش آمد های چندین ساله این نتیجه بسیار نیك را هم داده که یکرشته نمایشهای بیخردانه که بنام دین رواج گرفته بود از میان رفته است و دیگر بآسانی می‌توان حقایق دین را بی پرده بمردم بازگفت وبآسانی می‌توان از آن نمایشهای سیاهکارانه دوری گزید .

باید همشهریان مابدانند که اگردین دربرابر هیاهوی بی بنیاد اروپاییگری لطمه خورد همانا از شومی آن سیاهکاریهای محرم و امثال آنها بود که دین را آلوده گردانیده و از رونق انداخته بود . کنون ستایش مر خدایرا که آن سیاهکاریها از میان برخاسته است و از این سپس بآسانی می توان حقیقت دین را میانه مردم رواج داد .

باری این مژده هاست که از تبریز بما می رسد . اما اندوه : سراسر آذربایجان بآتش کساد بازار و بی پولی می سوزد و روز بروز کار سخت تر می‌شود وحادثه ای که اخیراً رویداده اینست که دسته دسته روستاییان از دیه ها به تبریز ریخته زن و مرد و بچه در کوچها بگدایی و ریختن آبروی خود پرداخته اند . پیداست که این پیش آمد بمردم غیرتمند تبریز که از سالهاریشه گدایی را ازشهر خودکنده بودند چه سختی را دارد . ازسوی دیگرآیا با این وضع حال زراعت و کشت در دیه ها چه خواهد بود ؟!

پیمان

آگاهی

درتبریز علاوه ازکتابخانه سروش درمغازه آقای موزع نیز تکفروشی پیمان می‌شود

پیام

بمبئی ایران لیگ آقای وزیر پور بهدین

نگارش شما را در نامه ایران باستان خوانده بسیار خوشنودم از اینکه آن مرد بهدین این راه گفتگو را با ما باز کرده . با این پاکدلی که آن برادر پیش آمده ما بآسانی می‌توانیم این راه را بپایان برسانیم و این دوری وجدایی را از میان برداریم .

ما همه یگانه پرستیم وچگونه نتوانیم این دویی را از میان برداریم . اگر خدا یکیست و ما همه پرستندگان او می‌باشیم هرگز جدا ازهم نخواهیم بود . پیغمبران هریکی بنده ای بیش نیست . بزرگا آن خدائی که آنان را به پیغامبری برگزیده . مردمان نیز نباید پیغمبران‌را مایه جدائی ازهم گردانند و بیکی گرویده از دیگری روی برگردانند .

اینکه نگارشهای من دل آن مرد بهدین را بسوزش آورده و اشک از دیدگان فرو ریخته اشکی که درراه خدا ریخته شود آن نه اشك بلکه پاکترین دانهای آب است . دلی که بنام خدا بسوزش در آید آن نه دل آدمی بلکه خانه خدا می‌باشد . همانا ور جاوند آتشکده این چنین دلهای سوزان است .

برادرا : من نیز سالها از حال ایران دل پر از آتش داشته ام . من نیزبارها بت‌پرستیهایی‌را که در این میهن زردشت رواج گرفته برتافته و اشك از دیده فرو ریخته ام . کنون هم آن سوزش دل است که مرا باین خروش و فریاد بر انگیخته است .

هان ای نیکمرد زردشتی ما را از زردشت بیگانه نشناسین . خجسته زردشت نخستین راهنما براه یگانه پرستی بوده . کنون ما نیزآن راه را می‌پیماییم و جز درفش خدا شناسی ویگانه پرستی بر دوش نداریم .

ما پاکدینیم و اینك پیمان پاکدینی ما . ما را جز این شور بر سر نیست که بار دیگر خورشید خدا شناسی و یگانه پرستی از این میهن زردشت درخشیدن گیرد و برسراسر جهان تابیدن آغاز کند .

این سخن نه نا بجاست که دین های زردشت وموسی از بنیاد بر افتاده و

از میان رفته . ولی ما را از آن چه باك . زردشت و موسی وعیسی و محمد همه فرستادگان یکخدایند وهمه راهنمایان یکراه اند . زردشت اگر نخستین راهنمای یگانه پرستی بوده و دین او از میان رفته کنون آن راه بروی ما بسته نخواهد بود . من دراین باره درپیمان سخنهای دیگری خواهم سرود . کنون را چنانکه آن برادر پاکدلانه گامی پیش نهاده من نیز گامهایی پیش می آیم و دست برادری بسوی او دراز می کنم .

کسروی

اردبیل آقای دکتر محمدحسن شمس

اینکه درباره کلمه « شیخوخیت » تردید آقای بهجت را تأیید کردید احتمالی داده اید درپیت عبارت المنجد « شیخوخة » بوده نه « شیخوخیت » درالمنجد و اقرب الموارد و دیگر قاموسها « شیخوخة » و « شیخوخیة » هر دو را آورده اند .
